

در تسریع ملی شدن صنعت نفت؛ ماکس تورنبرگ و شکست طرح توسعه از طریق بخش خصوصی در ایران ۱۹۴۷-۱۹۵۱

در سالهای نخست جنگ سرد کشورهای در حال توسعه غیر اروپایی برای استفاده از وام‌های کلان به امریکا نزدیک شدند تا به کمک آن بازسازی بعد از جنگ را پیش ببرند. با افزایش درخواست‌های وام، دولت ترومن ناگزیر شد که مفید بودن برنامه دولت‌های کشورهای غیرصنعتی را بررسی کند. سؤال اساسی این بود که آیا این کمک به گونه‌ای که آن کشورها خواستار بودند به امنیت ملی امریکا را کمک می‌کرد یا خیر؟ پاسخ این سؤال در ابتدا منفی بود تا این که در سال ۱۹۵۱ این تصمیم تغییر کرد. بررسی جوانب مختلف تصمیم امریکا در این زمینه تغییر بعدی رابطه سیاست خارجی و استراتژی جنگ سرد را روشنتر می‌کند، علاوه بر این از رابطه پویای دولت امریکا و بخش خصوصی آن کشور، کشورهای در حال توسعه و انگلستان، متحد زمان جنگ، خبر می‌دهد. با چنین بررسی‌ای ماهیت متغییر دخالت‌های امریکای پس از جنگ بهتر روشن می‌شود. مسئله کمک‌های مالی در رابطه ایران و امریکا اهمیت بسیاری داشت، هیچ مسئله‌ای به این اندازه در روابط دیپلماتیک مؤثر نبود که چه مقدار پول به ایران داده شود و این پول چه زمانی و به چه منظوری پرداخت شود. بیشتر کسانی که به تاریخ ایران پرداخته‌اند، این دوره را دوره فرصت‌های ازدست‌رفته می‌دانند و معتقدند که در این دوره بود که بذر انقلاب کاشته شد. بیشتر دلایلی که برای از دست

رفتن فرصت‌ها آورده می‌شود در چارچوب نظریه بروس کانی‌هولم است، به نظر کانی‌هولم نگرش جنگ سرد سایر نگرش‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. مثلاً جیمز گود می‌گوید: امریکا به دلیل نیازهای جنگ سرد شانس ایجاد دموکراسی مشروطه را در ایران، در زمانی که امکان احیای ایران دموکراتیک وجود داشت، از دست داد. مارک لیتل می‌گوید: از آنجایی که امریکا به نظر مونرو درباره خاورمیانه علاقه‌مند بود، ایران را به بی‌طرفی در جنگ سرد تشویق کرد در نتیجه امریکا فرصت را از دست داد.

دو تاریخ‌نگار برجسته مسایل ایران نیز به عملکرد امریکا در قبال ایران در سالهای ابتدایی جنگ سرد انتقاد می‌کنند؛ جیمز بیل ریشه تأیید سیاست درازمدت حمایت از محمدرضا شاه پهلوی را در این دوره می‌داند و ریچارد کاتم نیز می‌نویسد در نزاع جنگ سرد برای نفوذ در امور سیاسی کشورهای جهان سومی که از نظر استراتژیکی اهمیت داشتند، امریکا با نخبگان محافظه‌کار محلی متحد شد، کسانی که تغییرات آهسته و کنترل شده یک نظام سلطنتی قوی را ترجیح می‌دادند. استفن مک‌فارلند نظر دیگری دارد و می‌گوید ایرانی‌ها بودند که با توسل به حربه خطر شوروی امریکا را به حضور در ایران وادار کردند.^۱

در این مقاله خواهیم دید هر چند جنگ سرد خطوط کلی سیاست آمریکا نسبت به ایران را شکل داد اما ابزارسیاست نیز اهمیت بسیاری دارد و توجه بیشتری را می‌طلبد. ایران صحنه تجربه‌ای نافرجام در سیاست اقتصادی خارجی امریکاست. دولت ترومن در پی آن بود که نیازهای امنیتی و بازسازی اقتصادی را تأمین کند. استفاده از بخش خصوصی به عنوان جانشین دولت امریکا، از گسترش بی‌اندازه منابع محدود امریکا جلوگیری می‌کرد و به دولت ترومن اجازه می‌داد که تمام توانش را برای بازسازی و توانبخشی اروپای غربی به کارگیرد، به این ترتیب حضور غیر رسمی خود را در ایران حفظ می‌کرد و در محاسبات استراتژیک و نظامی جهانی رو به رشد حضور داشت. وقایع ایران در این دوره بیش از بحرانی بین‌المللی، آزمونی برای رویارویی دو بخش خصوصی و عمومی در حیطه دیپلماتیک و توازن قدرت در شراکت دولت و اقتصاد بود، موضوعی که اکنون برای مورخان این رشته جالب توجه است.^۲ به نظر نمی‌رسد که تغییرات شراکت دولت و تجارت به دلیل ضرورت حفظ الگوی توسعه آمریکایی بوده باشد، این تغییرات به دلیل ضرورت حفظ ساختار نظام جهانی و یا برتری دولت نیز نبود.^۳ این تغییرات بیشتر به دلیل ضعف ذاتی فعالیت‌ها و پرسنل بخش خصوصی بود، تغییر توازن قدرت در شراکت، ریشه در مسایل داخلی نداشت و در آن پرتویی ایدیولوژیک یا اخلاقی دیده نمی‌شد.

تجربه امریکا در ایران می‌تواند مبنای تحلیل تعامل اهداف ایدئولوژیک، استراتژیک و اقتصادی در فرایند تصمیم‌گیری باشد. با بررسی دقیق سیاست امریکا نسبت به ایران متوجه می‌شویم که سیاست امریکا با ارزیابی نیازهای استراتژیک و نظامی در رویارویی نظامی احتمالی با شوروی شکل گرفته است این که برای اقتصاد نقشی در مقام حامی نیازهای نظامی ملحوظ بود و تا وقتی بخش خصوصی در ایران تسلط داشت ایدئولوژی جنگ سرد نمی‌توانست به مثابه انگیزه‌ای برای حضور امریکا در ایران عمل کند، در ایران ایدئولوژی عملی به رشد فعالیت تجارت بستگی داشت و مستقل از دولت یا ایدئولوژی عمومی بود که آشتی‌ناپذیری آرمانهای امریکایی و انگیزه سود امریکایی را نشان می‌دهد.^۴

بیشتر این نوشته درباره ماکس وستون تورنبرگ، نماینده شاخص بخش خصوصی امریکا در ایران است، او از آن دسته افرادی بود که امیلی روزنبرگ، "عوامل منتخب"، می‌خواند.^۵

نفوذ او آن قدر توسعه یافت که می‌توانست انرژی ایرانیان را در مسیری به پیش ببرد که از توسعه اقتصادی آغاز و تا ملی شدن صنعت نفت بود بلکه سیاست توسعه‌ای او، عقاید مستحکمش درباره نقش جهانی شدن شرکتهای نفتی، مراداش با فرمانده ستاد ارتش، سرلشکر رزم‌آرا و ارتباط کاری‌اش با شاه و گرایش‌های کم و بیش اصلاح‌طلبانه او، ایران را به سمت ملی شدن نفت سوق داد. او از حمایت دولت ترومن برخوردار بود و دیپلمات غیررسمی بخش خصوصی با سابقه دولتی بود و همین موضوع به کارها و عقاید او اعتبار می‌بخشید.^۶

ایران آخرین مرحله کاریش بود، جایی که یک عمر تلاش می‌خواهد ثمر بدهد. تورنبرگ در ایران از دید یک تاجر به جنگ سرد نگاه می‌کرد و سعی داشت اصلاحات را با پروژه‌های سطح خرد پیش ببرد، پروژه‌هایی که بخشی از طرحی بزرگتر بودند، وی بر آن بود بازار ایران را به روی تجارت امریکا بگشاید، سرمایه‌گذاری خارجی و تولید داخلی را افزایش بدهد و بالاخره ثبات و دموکراسی را در ایران ایجاد کند، و همه این کارها با حداقل حضور امریکا انجام بشود. با اینکه راه همواری پیش رو نداشت و فرصت‌طلبی‌اش آشکار بود به وضوح می‌دانست که چه باید بکند. نگرش او و آن سیاست امریکا که به نظر می‌آید با آن مطابقت داشت تحت بررسی قرار گرفت و دولت ترومن آن را نامناسب تشخیص داد.

تورنبرگ در اواخر دهه ۱۹۴۰ حدود سی سال تجربه داشت، در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در شرکت پدرش استاندار اوایل، تجربه اندوخته بود، در هنگام جنگ جهانی دوم مشاور نفتی وزارت خارجه بود و در سالهای بعد از جنگ یک "مشاور صنعتی خارجی" بود که برای شرکتهای خصوصی

و دولت‌های خارجی کار می‌کرد. او در پی تصدیق دیگران نبود اما با هنری لوییس و لوئیل توماس دوست بود و به کمک آنان نظراتش را مطرح می‌کرد.^۷ عقاید تورنبرگ تجربی، منسجم و در تمام عمر ثابت بودند، یکی از اهداف او تطبیق دنیای تجارت جهانی با نیازهای استراتژیک آمریکا و فرایندهای مدرنیزاسیون بود. او این کار را "تطبیق نظام تجارت آزاد، دست کم در خارج، با شرایط جهان متغیر" می‌خواند^۸، او این راه را توسعه سرمایه‌داری دموکراتیک به عنوان الگوی برتر نوسازی بقیه جهان می‌دانست.^۹

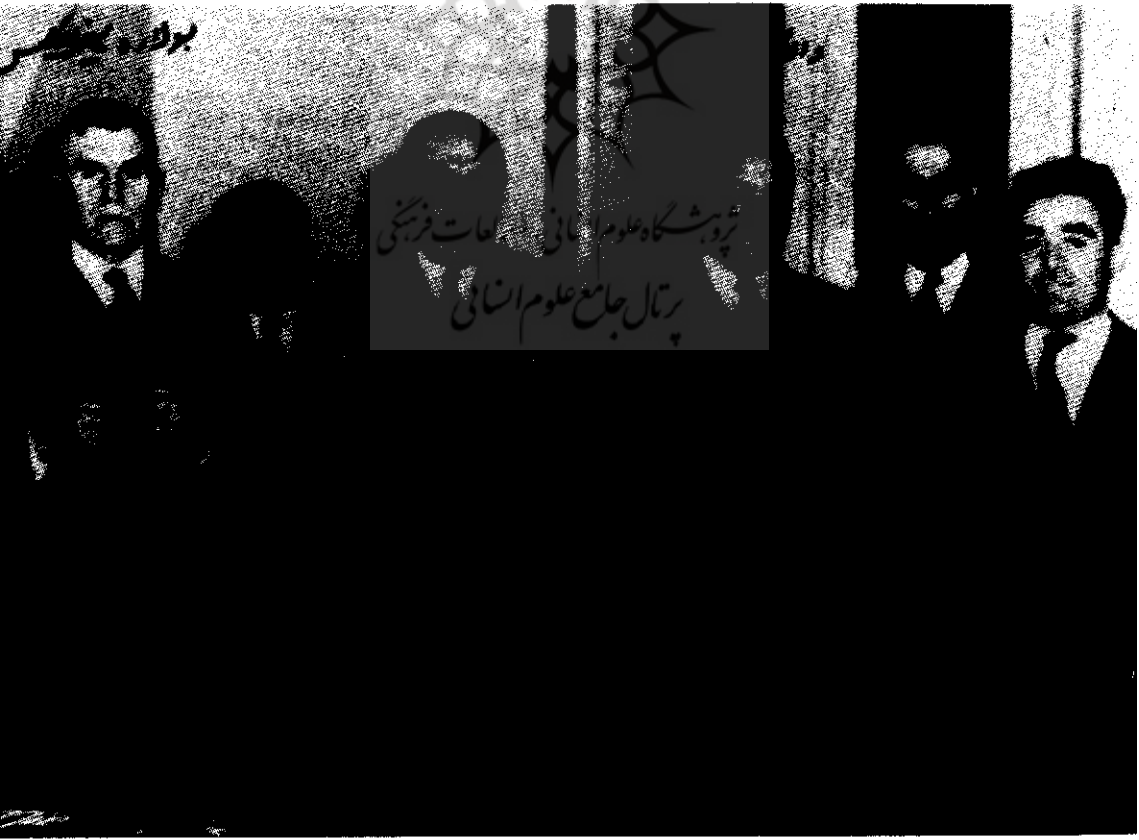
عقاید اساسی تورنبرگ در خلال وقایع دهه ۱۹۳۰ امریکای لاتین شکل گرفته بودند، او بر نقش شرکتهای نفتی بین‌المللی تأکید داشت، تورنبرگ در سمت مشاوره نفتی وزارت خارجه در طول سالهای جنگ جهانی دوم، سیاست نفتی آمریکا را به سمت دیدگاهی رادیکال سوق داد، دیدگاهی که معتقد بود شرکتهای نفتی در ثبات داخلی کشورهای تولیدکننده نفت موثرند، به نظر او شرکتهای نفتی نمی‌بایستی مانند سرمایه‌گذارانی بیرونی عمل می‌کردند، باید پول نفت به اندازه کافی در کشور تولیدکننده باقی می‌ماند تا برای برنامه‌های عمرانی هزینه شود و کارکنان شرکتهای بتوانند راساً هدایت برخی از این پروژه‌ها را عهده‌دار شوند، باید بین اقتصاد کشور تولیدکننده نفت و نظام اقتصادی آمریکا هماهنگی ایجاد می‌شد تا آمریکا شرکای تجاری مناسبی داشته باشد، سرمایه‌گذاری خارجی تشویق بشود، نفوذ تجارت آمریکا تضمین بشود و منافع استراتژیک آمریکا تأمین گردد. اساس عملی این ایده "رادیکال" کاهش امکان انقلاب و بحرانهای بین‌المللی بود.^{۱۰} تورنبرگ متوجه ماهیت انقلابی تجارت خارجی آمریکا بود اما معتقد بود که این "انقلاب" امریکایی مانع انقلاب‌های سیاسی آتی می‌شد، انقلابی که منافع سرمایه خصوصی آمریکا را به خطر می‌انداخت.^{۱۱} او این سیاست را در ونزوئلا اجرا کرده بود و تمام شرکتهای ذینفع را در ۱۹۴۳ مجاب کرده بود که به یک سهم مساوی از سود صنعت نفت ونزوئلا رضایت دهند. قانون نفت ۱۹۴۳ ونزوئلا درآمد نفتی ونزوئلا را افزایش داد و حق مالکیت آمریکا را برای مدت زمانی بیشتر حفظ کرد.^{۱۲}

تورنبرگ همچنین بر این عقیده بود که اگر اصلاحات اقتصادی از پایین انجام بشود، دموکراسی را نیز می‌توان از بالا اعمال کرد، او فکر می‌کرد که یک دولت مرکزی قدرتمند می‌توانست ضعف دموکراسی نوپا را پوشش دهد، (یعنی دموکراسی‌ای که به روستاییان بی‌سواد نیز حق رأی می‌داد) و می‌توانست به بحران ملی شدن نفت یا کمونیسم نیانجامد. دولت مرکزی قدرتمندی که به دقت تحت نظر بود می‌توانست روشهایی دولت مدار برای اصلاحات اقتصادی به کار ببرد. آنگاه با رشد سرمایه‌داری دموکراتیک مداخله دولت کمتر می‌شد. تورنبرگ با دخالت

دولت در اقتصاد موافق نبود اما متوجه بود که برخی دخالتها برای افزایش انگیزه توسعه ضروری است.^{۱۳}

اصل دیگر فلسفه تورنبرگ این بود که دولت باید قبل از بروز تغییرات سیاسی (دموکراتیزاسیون بیشتر) به اصلاحات اقتصادی دست بزند. اصلاحات اقتصادی به معنای غربی شدن (نوسازی یا صنعتی شدن) بود که به وسیله افراد بومی با افزایش تولید بدون وام‌های کلان امریکا به دست آمد، سرمایه‌های محلی در زیر چتر شرکت‌های بزرگ سرمایه‌دار خارجی توسعه می‌یافتند و به این ترتیب مانع فعالیت‌های مجرمانه و انحصاری می‌شدند. بخش خصوصی و نه دولت امریکا می‌بایست محور توسعه قرار گیرد^{۱۴} و به همین دلیل تورنبرگ با درخواست‌های ایران برای گرفتن وام از امریکا مخالف بود.^{۱۵} تورنبرگ از امریکا می‌خواست از کاری که او بزرگترین خطای بریتانیا می‌دانست خودداری کند و ثبات سیاسی و نظم را به تغییرات اقتصادی ترجیح ندهد. به عقیده وی امریکا با اتکا به بخش خصوصی از این خطا مصون می‌ماند. به این ترتیب امریکا می‌توانست در زندگی روزمره مردم حضور داشته باشد و می‌توانست دست کم در قلمرو توسعه اقتصادی در جلب "قلب و ذهن" آنان با شوروی رقابت کند.^{۱۶}

در بدنه سیاسی ناپایدار ایران پس از جنگ، ایده‌های تورنبرگ می‌توانست تحریک‌کننده و



شورشی تلقی گردد. تورنبرگ اولین بار در ۱۹۴۶ پیش از آن که از سوی بنیاد قرن بیستم در ترکیه مأموریت یابد به ایران رفت.^{۱۷} او در ایران با ابوالحسن ابتهاج، رئیس بانک ملی ایران، و برخی از چهره‌های اصلاح طلب نخبگان کشور دیدار کرد. با اینکه تورنبرگ تا ۱۹۴۸ به ایران نیامد اما مسائل ایران را دنبال می‌کرد.^{۱۸} زمانی که مجدداً به ایران آمد تمامی مسایل عمده‌ای که رابطه ایران و غرب را دچار مشکل ساخته بود صورتی آشکار داشت. درخواست‌های بی‌جواب ایران برای وام از آمریکا، نگرانی ایران از مداخلات نظامی شوروی بعد از بحران آذربایجان، مذاکرات ناموفق برای تغییر مفاد قرارداد نفتی ۱۹۳۳ ایران و انگلیس برای سهم بیشتر ایران، رشد بی‌ثباتی داخلی در ایران بین نخبگان به دلیل عواقب سیاسی اصلاحات و طرح پرسش‌های در باب نقش آتی سلطنت و ارتش از جمله این مسایل بودند.

تورنبرگ طی چندین دیدار از ایران در ۱۹۴۸ با تماس‌هایی که با نخبگان ایرانی داشت، خود را در مناقشات داخلی در مورد اصلاحات و اجرای برنامه هفت‌ساله داخل کرد، و از این طریق به مسئله حق‌السهم نفت وارد شد. برنامه هفت‌ساله که در هنگامه بحران آذربایجان طراحی شده بود چندین هدف داشت: اقتصاد ایران را سروسامان بدهد، ایران را آن قدر ثبات بخشد که در معرض سرنگونی نباشد و به دولت برای کسب کمک‌های امریکا یاری کند. این برنامه می‌بایست با حذف درآمدهای نفتی از بودجه دولت و واگذاری آن به سازمان برنامه (مجری برنامه هفت‌ساله) جنبه‌ای خودکفا یابد. تورنبرگ رئیس سازمان برنامه، حسین نفیسی، را متقاعد کرد که سازمان برنامه را طوری اداره کند که مانع از مداخلات سیاسی شود. همچنین تأکید داشت که سازمان برنامه مانند شرکت‌های بزرگ امریکایی بخصوص در مورد بودجه، با مدیریت مدرن اداره شود. هر دوی این کارها تنش‌های سیاسی را در ایران تشدید می‌کرد، اولی تلاش اصلاحات را از فرایند سیاسی منفک می‌کرد و دومی سازمانی مستقل و ثروتمند را ایجاد می‌کرد که از قدرت اقتصادی فوق‌العاده‌ای بهره‌مند بود، ابتهاج و نفیسی، هر دو می‌خواستند که تورنبرگ سمت مشاور برنامه هفت‌ساله را داشته باشد.^{۱۹}

تورنبرگ این سمت را نپذیرفت چون ترجیح می‌داد که شرکتی امریکایی این کار را انجام بدهد و همانطور که به درستی پیش‌بینی می‌کرد او می‌توانست از طریق اشتغال در یک مقام مشاوره‌ای از نفوذ کافی برخوردار باشد، از این رو دولت ایران را تشویق کرد که کنسرسیومی را به نام شرکت مشاوران ماوراء بحار (OCI) به خدمت بگیرد. وزارت دفاع در پایان جنگ جهانی دوم شرکت مشاوران ماوراء بحار را تأسیس کرده بود تا مشکلات بازسازی صنعتی آلمان و ژاپن را سر و سامان بدهد. شرکت مشاوران ماوراء بحار در حال انحلال بود که تورنبرگ یازده شرکت عضو را متقاعد کرد با ایران گفتگو کنند و طراحی برنامه توسعه و عمران آن را به عهده بگیرند. تورنبرگ

شرکت مشاوران ماوراء بحار را برای مذاکره به ایران آورد و به نمایندگی از این کنسرسیوم در آمریکا با اکزیم بانک و وزارت خارجه وارد مذاکره شد و در پایان سال معاهده‌ای بین دولت ایران و شرکت مشاوران ماوراء بحار امضا شد. قرار شد تورنبرگ با سمت قائم‌مقامی شرکت مشاوران ماوراء بحار در ایران مستقر شود.^{۲۰} گروه شرکت مشاوران ماوراء بحار می‌بایست در ۱۹۴۹ به ایران آید و اقتصاد ایران را مطالعه کند و گزارشی مقدماتی تهیه نماید. سپس برآورد دقیق‌تر به عمل آورد که می‌توانست مبنای برنامه اصلاحات سازمان برنامه قرار بگیرد. تصور بر این بود که بعد از ارایه گزارش نهایی از شرکت مشاوران ماوراء بحار خواهند خواست که اجرای طرحش را نیز به عهده بگیرند.^{۲۱}

آوازه آمدن شرکت مشاوران ماوراء بحار به ایران این انتظار را به وجود آورد که ایران از لحاظ اقتصادی توسعه خواهد یافت و با حضور شرکتهای آمریکایی، ایران می‌تواند انتظار کمک بیشتری را از آمریکا داشته باشد. از نظر ایرانیان تورنبرگ نماینده دولت آمریکا بود و مشتاق بودند که او مشاور اقتصادی آنان بشود. به هر حال او سابقه خدمات دولتی داشت و با مدیران ارشد نفتی روابط نزدیکی داشت.^{۲۲} بنابراین بسیاری از ایرانیان به اقدامات شرکت مشاوران ماوراء بحار و وامی کلان از آمریکا دل بستند.^{۲۳} تورنبرگ در موقعیت قدرتمندی قرار داشت. نفوذ او به دلیل کنترل عوامل طرح شرکت مشاوران ماوراء بحار و حضور آن در برنامه اصلاحات بود. در پایان سال تورنبرگ "جرقه" جنبش اصلاحی و به تعبیر ادوارد باین "کاتالیزور" تغییرات شد.^{۲۴} تورنبرگ با توجه به سابقه کاریش توجهش را از شرکت مشاوران ماوراء بحار و نقش اقتصادی مستقیم آن برگرفت و درگیر مذاکره در مورد امتیاز نفتی ۱۹۳۳ شد و لهذا نقش او در ایران سیاسی‌تر شد. از همان ابتدای ورود او به ایران، ایرانی‌ها به دنبال توصیه‌های او در مورد نفت بودند. تورنبرگ با نیازهای ایرانیان کاملاً جور بود و مداخله وی در مسئله نفت توجه‌پذیر بود چرا که درآمدهای نفتی از برنامه‌های عمرانی که به او محول شده بود جدایی‌ناپذیر بود.

تورنبرگ نمی‌توانست از فرصت پرداختن به دیپلماسی نفتی چشم‌پوشد. سفیر آمریکا در ایران، جان وایلی، معتقد بود که تورنبرگ نباید مرز میان شغل اقتصادی خود و موضوع نفت را مخدوش کند. او به خوبی می‌دانست که چنین خواهد شد زیرا وی بر این باور بود که "در رگهای تورنبرگ نفت جاری است" و ناگزیر چنین عمل خواهد کرد.^{۲۵} تورنبرگ هم فلسفه شخصی خود و سیاستی را که در خلال جنگ جهانی دوم طرح کرده بود که در قانون ۱۹۴۳ ونزوئلا به نقطه اوج خود رسید با ایرانیان در میان گذاشت. به همین دلیل بود طرف ایرانی در مذاکره با بریتانیا در سال ۱۹۴۹ درباره قرارداد الحاقی امتیاز نفتی ۱۹۳۳ دائماً به قانون ونزوئلا اشاره می‌کرد و شرط تنصیف درآمد آن را

مناسب می‌دانست.^{۲۶} ارتباط تورنبرگ با قانون ونزوئلا ایران را کاملاً محق کرده بود شروط توافقی را که سرانجام در ۱۹۴۹ امضا کرد، در مقایسه با توافق‌نامه‌های دیگر منصفانه ندانند. علاوه بر این ایرانی‌ها حس می‌کردند مغبون شده‌اند چون شرکت نفت ایران و انگلیس از پرداخت مبلغ بیشتری که در توافق‌نامه جدید متعهد شده بود تا تصویب رسمی آن در مجلس به ایران بپردازد، خودداری می‌کرد.

دلیل مهمتر حضور تورنبرگ در مسائل نفتی حمایت دولت ترومن از او بود که فگنبر می‌کرد تلاش‌های او در ایران با سیاست آمریکا در ایران همگام است.^{۲۷} دولت ترومن در سالهای ۵۰-۱۹۴۵ به جنگ سرد نگاهی نظامی و استراتژیک داشت.^{۲۸} اسناد نشان می‌دهد وزارت خارجه نقش آمریکا را در هر کشوری یا منطقه‌ای با توجه به نقشی که آن کشور یا منطقه در جنگ احتمالی آتی با شوروی می‌توانست ایفا کند تعریف می‌کرد.^{۲۹} با وجود ذخیره‌های نفتی ایران آمریکا هیچگاه در مباحث مربوط به دکترین ترومن، گفتگوهای پنتاگون یا مذاکرات مکرر انگلیس و آمریکا برای دفاع نظامی از ایران ابراز آمادگی نکرد. بنا بر این سناریوی نظامی، در جنگ آتی، ایران به دلیل مجاورت با شوروی و عقب‌ماندگی صحنه جنگ‌های چریکی می‌شد. این برداشت بر اساس یک تعبیر از گرایش تاریخی ایرانیان به پیروزی با کمک تزویر و نه قدرت مایه می‌گرفت. مؤسسه ارتش ملی آمریکا تجربه نظامی اخیر در چین را مؤید این نکته می‌دانست. این مؤسسه فکر می‌کرد ایران نیز همانند چین عقب‌مانده‌تر از آن است که بتواند ارتشی نیرومند و بزرگ به وجود آورد.

وزیر خارجه، دین آچیسون، با این نظر نظامی موافق بود.^{۳۰} از آنجایی که ایران قرار بود در آینده صحنه جنگ‌های چریکی باشد و در صورت حمله شوروی به حال خود رها شود به همین دلیل برنامه‌های کلان کمک نظامی و مالی آمریکا ائتلاف پول تلقی می‌شد. ایران هنوز در حوزه استحقاقی انگلیس محسوب می‌شد و به همین علت می‌توانست تا آن حد کمکی از آمریکا دریافت کند تا ارتشی داشته باشد که بتواند ثبات داخلی را تأمین کند و یا از جنگ‌های چریکی پشتیبانی کند. با وجود درخواست شاه برای ایجاد ارتشی قوی کمک‌های نظامی برای ایجاد آن در اختیار ایران قرار داده نمی‌شد. شاه کمک‌های نظامی برای ایجاد ارتشی بزرگ را برای آن می‌خواست تا با جمع کردن هواداران وفادار خود در آن، آنان را مدیون حمایت مالی خود و رابطه‌اش با آمریکا نگهدارد.^{۳۱}

دولت ترومن پس از ارزیابی در آمد نفتی ایران و وضعیت نسبتاً ثابت مالی و اقتصادی کشور در پایان جنگ جهانی دوم و توازن تجاری آن، معتقد بود که ایران می‌تواند بدون کمک‌های خارجی برنامه عمرانی خود را انجام بدهد. بنابراین اکزیم بانک می‌بایست خود و یا با شرایط بانکداران دیگر به ایران وام دهد. گرفتن وام از بانک جهانی برای بازسازی و توسعه به جزئیات درخواست وام

بستگی داشت و دولت آمریکا می‌بایست تمام درخواستهای وام بلاعوض را رد می‌کرد. اهداف سیاست آمریکا در مورد ایران شامل ثبات داخلی، پیوند نزدیک با اقتصاد غربی، دموکراسی و حمایت از متحدش، انگلستان با عقاید تورنبرگ در باره اصلاحات بومی، نقش مثبت بخش خصوصی آمریکا و کمکهای محدود دولت آمریکا همخوانی داشت. حتی بیانیه ژانویه ۱۹۴۴ در باب اصل چهار که در آن قول مساعد کمک‌های فنی به کشورهای توسعه نیافته داده شده بود، نیز در سیاست آمریکا نسبت به ایران تغییری ایجاد نکرد. برنامه اصل چهار ترومن با نظرات تورنبرگ که حضور خارجی آمریکا را محدود به بخش خصوصی می‌دانست انطباق داشت.^{۳۲} چون کمک‌های آمریکا به ایران می‌بایست در چارچوب برنامه اصل چهار انجام گیرد، آجیسون انتظار داشت که برنامه اصل چهار و تلاشهای شرکت مشاوران ماوراء بحار در ایران مکمل و نه رقیب هم باشند.^{۳۳} به این ترتیب دولت ترومن از برنامه هفت‌ساله و شرکت مشاوران ماوراء بحار حمایت کرد و از این طریق حامی تورنبرگ و سیاست "توسعه با مشارکت بخش خصوصی" او شد. این سیاست به معنای برنامه کمک گسترده به ایران تلقی نمی‌شد. تا وقتی، تورنبرگ شرکت مشاوران ماوراء بحار و برنامه هفت ساله شانس موفقیت داشتند تا جایی که علاقه شاه به تخصیص بودجه از اصلاحات به امور نظامی کنترل می‌شد، تا زمانی که امکان همکاری ایران و انگلیس در مورد افزایش سهم ایران از درآمد نفت وجود داشت و ایران از نظر داخلی ثبات داشت، تغییری در سیاست آمریکا در قبال ایران متصور نبود. حتی سفر شاه به واشنگتن در اواخر ۱۹۴۹ برای درخواست طرح مارشال به منظور اتمام برنامه هفت ساله طبق طرح شرکت مشاوران ماوراء بحار، سیاست آمریکا نسبت به ایران را تغییر نداد. آجیسون بر خطوط کلی سیاست خارجی آمریکا، رویکرد اصلاحات اقتصادی با کمک بخش خصوصی و کمک نظامی آمریکا به ایران تا قبل از یک حمله مستقیم شوروی به ایران پافشاری کرد.^{۳۴} آمریکا نمی‌خواست پول زیادی در ایران خرج کند و شاه این سیاست را درک نمی‌کرد.

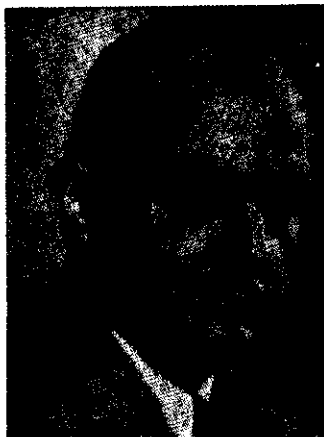
شرایط ایران در سالهای نخست دهه ۱۹۵۰ حضور قوی‌تر آمریکا را برای حفظ توسعه با مشارکت بخش خصوصی و اصلاحات ایجاب می‌کرد. تحقق برنامه هفت ساله با دشواریهای آشکاری توأم و مراحل اجرائی همیشه از برنامه عقب بود. فساد، توطئه‌های سیاسی و دشواری‌های بودجه که از مذاکرات معوق نفتی ناشی می‌شد مانع اصلاحات بود. جوزف واگنر که یکی از کارمندان صاحب نظر سفارت آمریکا محسوب می‌شد متذکر شد که "اگر طرح شکست بخورد نه فقط اعتبار آمریکا متزلزل می‌شود بلکه راه برای اضمحلال هر چند کند کشور در آینده کاملاً باز خواهد ماند." ما هیچ راهی نداریم جز اینکه تمام تلاشمان را برای اجرای موفقیت‌آمیز برنامه هفت‌ساله به کار ببریم"^{۳۵} وایلی سقیر آمریکا در ایران، قبلاً گفته بود که استخدام شرکت مشاوران ماوراء بحار اعتبار آمریکا را

به خطر می‌اندازد.^{۳۶} وایلی با خط کلی سیاست آمریکا در قبال ایران موافق نبود وی خط مشی را که واشنگتن عملی و از نظر استراتژیک منطقی تلقی می‌کرد چیزی نمی‌دانست جز یک بی‌توجهی و عدم مداخله اشتباه. تأکید مستمر وایلی بر احتمال حمله قریب‌الوقوع شوروی به ایران و نیاز ایران به کمک نظامی و اقتصادی بیشتر، وزارت خارجه را عصبانی می‌کرد.^{۳۷} وزارت خارجه هرگونه احتمال حمله شوروی را بیش از ۱۹۵۴ غیر ممکن می‌دانست.^{۳۸}

وزارت خارجه همراه با عقیده تورنبرگ که یک دولت مرکزی قدرتمند را برای اجرای اصلاحات ضروری می‌دانست، به تثبیت دولت مرکزی ایران توجه داشت. توجه آمریکایی‌ها بیشتر به نقش نخست‌وزیر معطوف بود که تلویحا به معنای آن بود که یک نظام دکتاتوری بیشتر نیازهای آمریکا را برآورده خواهد کرد.^{۳۹} وزارت خارجه از انتصاب پی در پی وزیران ضعیفی که نمی‌توانستند توصیه‌های شرکت مشاوران ماوراء بحار و سازمان برنامه را اجرا کنند ناامید شده بود. این نگرش ارزیابی منفی وزارت خارجه را از شاه که می‌بایست در کانون یک دولت مرکزی قوی قرار می‌گرفت، را نیز نشان می‌دهد. وزیر خارجه سابق، جرج مارشال، شاه را شخصیت بدون آتیه‌ای می‌دانست، وایلی شاه را غرق مسایل ثانوی می‌دانست و دارای این تمایل که در زمانی نامناسب کاری نامناسب انجام دهد. واگنر او را انسانی متناقض می‌دانست. جرال دوهر، یکی از افسران سیاسی سفارت آمریکا در ایران، مدحی شبیه ذم از او می‌کرد. معاون وزیر خارجه، جورج مک گی، او را بدون پشتکار و فاقد



جرج الن



والس مری



جان وایلی

یک شخصیت قدرتمند می‌دانست. وایلی در اغلب ارزیابی‌های خود نگران آن بود که شاه "برای کشوری شرقی خیلی عربگرا" باشد.^{۴۱}

هنگامی که سرلشکر حاج علی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش اعلام کرد اگر او نخست‌وزیر بشود سیستم را دگرگون می‌کند و طی شش ماه اصلاحات را به انجام می‌رساند، آپجیسون بلافاصله از وایلی خواست که احتمال نخست‌وزیر شدن او را بررسی کند.^{۴۲} رزم‌آرا در میان سفارت و هیأت نظامی آمریکا ستایشگران بسیاری داشت، به ویژه جرالند دوهر، وی را ملی‌گرایی کارآمد می‌دانست که می‌توانست شاه را در چارچوب یک قدرت نمادین محصور کند و خود اصلاحات را به پیش ببرد. تورنبرگ نیز نسبت به رزم‌آرا حسن ظن داشت.^{۴۳} رزم‌آرا خود را سربازی می‌دانست که برای ترقی کشور تلاش می‌کند. او نمی‌خواست جای شاه را بگیرد یا در منازعه قدرت شرکت کند. رزم‌آرا سلطنت را برای نظام سیاسی ایران ضروری می‌دانست ولی او نیز می‌خواست که شاه قدرتی نمادین داشته باشد.^{۴۴} وابسته نظامی ارشد سفارت آمریکا در ایران، کلنل قدریک دروری، فکر می‌کرد "چیزی بدتر از نخست‌وزیر شدن رزم‌آرا وجود ندارد."^{۴۵}

رزم‌آرا در بهمن ۱۳۲۸ زیرکانه اعلام کرد که اگر یک شورش گسترده رخ بدهد ارتش ایران نمی‌تواند امنیت داخلی ایران را تأمین کند. این سخنان که موجب نگرانی کارمندان سفارت شده جهت اصلی سیاست خارجی آمریکا یعنی امنیت داخلی ایران را نشانه رفته بود.^{۴۶} وایلی بر ضرورت حضور فعالانه‌تر آمریکا تأکید کرد و سیاست آمریکا را نسبت به ایران "چرند" خواند. به نظر وی ایران بدون مداخله بیشتر آمریکا سقوط می‌کرد. او نیز همانند شاه معتقد بود که مسئله این نبود که اگر شوروی به ایران حمله کند بلکه این بود که کی حمله خواهد کرد.^{۴۷}

آمریکا تا بهار ۱۳۲۹ حرف رزم‌آرا را جدی نگرفت. و صرفاً در آن موقع بود که پذیرفت که رزم‌آرا بی‌جهت "گرگ، گرگ" نمی‌کند و حضور بیشتر آمریکا در ایران ضروری است. در این مرحله مجلس قرارداد الحاقی نفت را تصویب نکرده بود و معلوم بود که ایران از درآمد نفتی بیشتر برای پیشبرد برنامه‌های عمراتی محروم است. بیل رانتری، معاونت امور ایران و ترکیه، و یونسان در وزارت خارجه آمریکا به ایران آمد. در این سفر وی متقاعد شد که ایران در آستانه سسقوط است. دسیسه‌های سیاسی برنامه‌های شرکت مشاوران ماوراء بحار را ناکام گذاشته بود. ایران در صورتی که درآمدهای نفتی به دستش می‌رسید، توانایی انجام اصلاحات را داشت و کمک‌های آمریکا بیشتر یک نیاز روانی بود رانتری گزارش کرد که به عقیده او شرکت مشاوران ماوراء بحار "... با توجه به شرایط موجود کار خوبی انجام می‌دهد، ولی تا جایی که به پیشرفت واقعی مربوط است تا زمانی که نظام حکومتی نا بسامان فعلی سامانی نمی‌گرفت، فقط سر خود را به یک دیوار سنگی می‌کوفت."^{۴۸}

ارزیابی رانتری دولت آمریکا را به حمایت از رزم‌آرا سوق داد. معاون وزیر در ملاقاتی در وزارت خارجه گفت که "دولت ایران از عهده مشکلاتش برنمی‌آید." شاه فقط کارها را بدتر می‌کرد. اعتماد به نفس نداشت و به عقیده او فقط کافی بود که آمریکا به شاه بگوید دولت باید تغییر کند. ولی اگر لازم بود می‌توانست "ایرانیانی را نام ببرد" که به نظرش برای حل مشکلات ایران کارآمدتر بودند.^{۴۸} ستاد فرماندهی مشترک ارتش آمریکا نیز موافق بود، ستاد هشدار داده بود که در ایران یک "چین دیگر" در حال شکل گرفتن است.^{۴۹}

اولین نتیجه ارزیابی دولت آمریکا از وضعیت ایران فراخواندن جان وایلی، سفیر آمریکا و اعزام هنری گریدی به ایران بود. نتیجه دیگر آن افزایش نقش تورنبرگ بود. هنری گریدی در مقام ناظر برنامه کمک ترومن به یونان خدمت کرده بود. حضور او در ایران به این معنا بود که بالاخره کمکهای آمریکا از راه می‌رسد. تورنبرگ نیز با ورود گریدی انتظار حمایت بیشتر داشت. نه فقط گریدی راهنمای دیرین وی از دوران دانشگاه بود، بلکه لاول توماس معتقد بود که تورنبرگ مشوق دولت ترومن برای انتصاب گریدی به سمت سفیر آمریکادر ایران بوده است.^{۵۰}

تورنبرگ تلاش زیادی برای انتصاب رزم‌آرا کرد و بی‌تردید نقش مهمی در ارتقای رزم‌آرا داشت. وی برای اینکه آمریکا را به حمایت از رزم‌آرا تشویق کند به وزارت خارجه اطلاع داد که برنامه هفت ساله و تمامی طرحهای شرکت مشاوران ماوراء بحار با فساد و رشوه از میان می‌رود.^{۵۱} هشدار روشن بود: بدون نوعی حمایت آمریکا، اصلاحات اقتصادی شکست خواهند خورد و با شکست اصلاحات منافع آمریکا در ایران به خطر می‌افتد و حتی احتمال داشت که خود ایران از دست برود. علاوه بر این تورنبرگ در ایران آشکارا اعلان داشت که شرکت مشاوران ماوراء بحار و سازمان برنامه با شروع کار از اصلاحات اقتصادی به جای ثبات سیاسی اشتباه کرده‌اند.^{۵۲} این بار نیز منظور تورنبرگ آشکار بود: ثبات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی ترجیح داشت و ثبات سیاسی به معنای دولت مرکزی قوی بود.

رزم‌آرا به تورنبرگ اعتماد داشت و او را واسطه خود و سفارت آمریکا کرده بود. وی از تورنبرگ برای کسب موافقت آمریکا با آنچه افکار عمومی آمریکا احتمال داشت دیکتاتوری نظامی تلقی کند استفاده می‌کرد.^{۵۳} تورنبرگ به نحو روزافزون در مقام مشاور اقتصادی رزم‌آرا قرار گرفت و در این سمت در تدوین برنامه اصلاحات دولت آتی رزم‌آرا نقش داشت. برنامه‌ای که رزم‌آرا آن را برای جلب حمایت با سفارت آمریکا در میان گذاشت. سفارت آمریکا و وزارت خارجه را تحت تأثیر برنامه قرار گرفتند.^{۵۴}

تورنبرگ برخی کارهایش را از سفارت پنهان می‌کرد، شاید برای اینکه از نظر کلی قابل طرح در عرضه عمومی نبودند.^{۵۵} وی علاوه بر سمت مشاور اقتصادی، هر روز با رزم‌آرا و شاه دیدار می‌کرد. و هر سه آنها با هم طرحی غیر دموکراتیک برای اصلاحات اقتصادی تدوین کردند که از نظر رزم‌آرا و تورنبرگ یک مقدمه لازم برای دموکراسی محسوب می‌شد.^{۵۶} بنا به این طرح قرار بود که شاه رزم‌آرا را در اول ژوئن ۱۹۵۰ به نخست‌وزیری منصوب کند. آنگاه رزم‌آرا "پنج یا پانزده یا بیست نفر از... بدترین دردسرآفرینان کشور را که اکثرا افراد ناجور بودند بازداشت" کرده و آنان را که به اتهام اختلاس و کارهای خلاف قانون محاکمه کنند. در این حین رزم‌آرا طرح اصلاحات را به مجلس می‌برد و اخطار می‌داد که اگر تا ۲۴ ساعت این طرح تصویب نشود شاه مجلس را منحل خواهد کرد. بعدش فرمان انتخابات عمومی را صادر و تا انتخاب وکلای مجلس "بنا به قانون مشروطیت" حکومت می‌کرد. به عقیده تورنبرگ شاه با این طرح کاملاً موافق و تنها نگرانش فشار مطبوعات آمریکایی بود.^{۵۷}

تورنبرگ معتقد بود که شاه و رزم‌آرا این طرح را به خوبی اجرا خواهند کرد. او سه دوستش لاول توماس نوشت که بعد از چهار سال "منازعه شدید" اصلاحات به راه می‌افتد و اصلاح طلبان در آستانه پیروزی هستند. وی در اشاره به اتکا آنها به شاه نوشت: "این روزها علایم خوبی از یکی از تمیزترین خانه‌تکانی‌های سیاسی در خاورمیانه دیده می‌شود." او همچنین سعی کرد شاه را در مورد



مطبوعات یاری کند و از توماس خواست در افکار عمومی آمریکا رزم آرا را مثل پرون یا فرانکو تصویر نکنند بلکه او را چهره‌ای اصلاح طلب معرفی کنند؛ یک شاه جوان که از اصلاح طلبانی که با اشراف طماع نظام فتودال ایران در افتاده‌اند حمایت می‌کند.^{۵۸}

رزم آرا در ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰ یک روز پس از شروع جنگ کره، به نخست‌وزیری ایران منصوب شد. شاه به نخست‌وزیری رزم آرا تمایلی نداشت و از افزایش قدرت او می‌ترسید. وی تنها به این جهت به این کار رضایت داد که رزم آرا رئیس ستاد ارتش ایران بود و جنگ شروع شده بود. شاه کاملاً در انتظار آن بود که در چینی که حواس آمریکایی‌ها به جای دیگر معطوف بود روس‌ها در ایران وارد کار شوند. علاوه بر این امیدوار بود که رزم آرا در مقابل انبوه توطئه‌ها و دسایس سیاسی که ذاتی سیاست ایران بود، وقتی که درمسند قدرت قرار گرفت از نفوذ کمتری برخوردار شود.^{۵۹} حال که به آن دوره نگریسته می‌شود نخست‌وزیری رزم آرا از آغاز محکوم به شکست بود.

دولت ترومن انتظار داشت که رزم آرا بتواند راه خود را از میان خرابکاری حزب توده، کارشکنی‌های مرتجعین دست راستی، دسیسه‌های خانواده سلطنتی و هزارتوی ناآرامی داخلی که در پی فعالیت‌های جبهه ملی و محمد مصدق برای کنترل نفت، استفاده از درآمدهای نفتی و برنامه‌ها و قدرت شرکت مشاوران ماوراء بحار شتاب می‌گرفت، پیش ببرد.

وقتی که رزم آرا به قدرت رسید نفوذ او پیش از آنکه افزایش یابد کاهش یافت و دوری از محیط نظامی نیز وی را مأیوس و سرخورده ساخت. رزم آرا نتوانست برنامه اصلاحاتی را که با کمک تورنبرگ نوشته بود به تصویب مجلس برساند. قرارداد الحاقی را نیز مجلس تصویب نکرد. تلاشهایش برای انعقاد قراردادی تازه با شرکت نفتی انگلیس و ایران بی‌فایده بود. درآمد نفتی ایران افزایش نیافت و وضعیت ایران بدتر شد. برنامه اصلاحات در معرض انتقادات شدیدی قرار گرفت و تمامی فرایندها برنامه توسعه در حاله‌ای از شک و تردید پنهان شد. ارتباط درآمد نفتی با هزینه‌های مالی اصلاحات که تورنبرگ مطرح کرده بود به انگیزه‌های داخلی ملی شدن نفت دامن می‌زد. وزارت خارجه و سفارت خیلی زود شور و شوق اولیه خود را نسبت به رزم آرا از دست دادند. پیگیری مداوم کارهای رزم آرا و مداخله‌های سفارت از طریق "پیشنهاد دادن" متضمن شکل‌گیری یک نخست‌وزیر مقتدر و موفق مورد نظر آمریکاییها نبود. در واقع کارکنان سفارت حدس می‌زدند که رزم آرا یا به قتل خواهد رسید و یا با شاه درگیر یک جنگ قدرت خواهد شد و معتقد بودند که سرنوشت او به پیشرفت برنامه اصلاحات بستگی دارد. اصلاحاتی که به او امکان مبارزه با شاه را می‌داد.^{۶۰}

وزارت خارجه، سفارت و تورنبرگ در ابتدا از انتصاب رزم‌آرا حمایت می‌کردند چون فکر می‌کردند می‌توانند برای ثبات داخلی روی او حساب کنند. به نظر می‌رسید که رزم‌آرا بهترین فردی بود که می‌شد در موردش توافق کرد؛ یک فرمانده لیبرال ارتشی که مهمترین دغدغه‌اش اصلاحات اقتصادی بود و نه کنترل نظامی^{۶۱}. حیثیت آمریکا با رزم‌آرا گره خورده بود زیرا انتصاب او با ورود هیئت‌گردی تقارن داشت و ایرانی‌ها او را نخست‌وزیری آمریکا می‌دانستند^{۶۲}. از نظر ایالات متحده یک دیکتاتوری نظامی ایرانی که با مداخله سیاسی آمریکا تقویت می‌شد بهترین ضمانت توسعه با مشارکت بخش خصوصی و اجتناب از برنامه‌های کمک‌های وسیع آمریکا به ایران بود و دموکراسی تقویت می‌کرد.

تورنبرگ اینک از موضع حمایت از رزم‌آرا برای پیشبرد برنامه‌های شرکت مشاوران ماوراء بحار و توسعه از طریق بخش خصوصی به همکاری با وی برای کسب یک توافق نفتی جهت تأمین هزینه‌های لازم برای توسعه رو آورده بود. در تابستان ۱۹۵۰ تورنبرگ و رزم‌آرا طرح‌هایی اضطراری را به شرکت نفت انگلیس و ایران پیشنهاد دادند^{۶۳} که چون معادل ملی شدن غیر رسمی نفت تلقی می‌شد رد شدند. به واقع تورنبرگ احتمال ملی شدن نفت را منتفی نمی‌دانست. از نظر او برخی شکل‌های ملی شدن بهتر از نداشتن هر نوعی امتیاز بود. هرچند که وی هیچگاه ملی شدن نفت را پاسخ اختلافات شرکت‌های نفتی و کشورهای تولیدکننده نفت نمی‌دانست در عوض او در پی توافقی بود که ظاهری از ملی شدن را عندالزوم ایجاد می‌کرد. رزم‌آرا نیز موضع مشابهی را اتخاذ کرد و به محض این که نخست‌وزیر شد، تهدید ملی شدن نفت نیز مطرح شد^{۶۴}.

وقتی شرکت نفت طرح‌های رزم‌آرا را نپذیرفت، تورنبرگ بر علیه شرکت وارد کار شد. او مدعی بود که شرکت نفت و دولت بریتانیا برنامه‌ای پنهان دارند. به گفته تورنبرگ شرکت تا قبل از ۱۹۴۸ نفت زیادی از ایران استخراج کرده و سهمی بابت آن به ایران نپرداخته است. و با سود آن بدهی‌های بریتانیا را پرداخته انعطاف‌ناپذیری فعلی بریتانیا صرفاً "جدلی حقوقی" بود^{۶۵}. ادوارد باین، مشاور مالی اکزیم بانک نیز موافق بود. به عقیده وی دولت حزب کارگر به دلیل کمبود نقدینگی به درآمد حاصل از میدانهای نفتی ایران احتیاج داشت. اگر انگلیسی‌ها می‌خواستند به سطح انتظارات نظامی آمریکا از آنها برسند و تتمه امپراتوری را حفظ کنند نمی‌توانستند در درآمد نفتی با ایرانی‌های سهام شونند^{۶۶}.

موضوع حق امتیاز نفت ابعاد دیگری یافت و به موضوع جدال آمریکا و بریتانیا بدل شد. گردی سفير آمریکا در ایران، نگران بود که عملکرد بریتانیا خطر آفرین باشد. او نوشت گرایش سر سخنان شرکت نفت ایران را از ضروریات "توسعه و برنامه‌های بهبود" محروم می‌کند. نتیجه این کار

می‌توانست "در این لحظه خاص به سرنگونی دولت ایران و تمام عواقب آن" منجر شود. او بعدها پیشنهاد کرد که بر شرکت نفت ایران و انگلیس فشار بیاورند چون "نمی‌خواستند رزم‌آرا را وادار کنند کاری کند که دولتش را به مخاطره بیندازد"^{۶۷}. تنها اختلاف نظر آچیسون و گریدی این بود که چگونه این فشارها بر شرکت نفت انگلیس و ایران اعمال شود.

خواسته آچیسون یک توافق نفتی مورد قبول ایران بود تا هزینه توسعه اقتصادی را فراهم کند. لازم است بگوئیم که عدم پرداخت وام‌های گسترده از سوی دولت ترومن، ارزیابی نظامی سابق الذکر و اولویت‌های آن را تداعی می‌کرد. ارتش آمریکا به رغم جنگ کوره، ادعای بریتانیا که دسترسی به نفت ایران را حیاتی می‌دانست و نگرانی خودشان که مداخله روسها در ایران را مسبب بروز یک جنگ جهانی دیگر می‌دانست، در برداشت خود از نقش نظامی ایران تجدید نظر نکرد. در عوض ارتش آمریکا بز این اعتقاد بود که در صورت وقوع جنگ جهانی دست کم تا دو سال در ایران حضور نخواهد داشت و به همین دلیل پیشنهادش این بود که جاه‌های نفت و دبسگاه‌ها تخریب شوند تا روسها نتوانند از آنها استفاده کنند. ایران و خاورمیانه هنوز تحت مستعمرات روسها بود^{۶۸}. در چنین وضعیتی آمریکا نه می‌توانست به صورتی آشکار بین ایران و بریتانیا تسلط کند و نه می‌توانست حیثیت بریتانیا را هم به عنوان قدرت غربی مسئول در منطقه زیر سؤال ببرد.

هر گونه فشاری برای تغییر سیاست دولت بریتانیا یا شرکت نفت می‌بایست از طریق عواملی غیر علنی اعمال می‌شد. دولت ترومن سراسر پاییز در خلال گفتگوهای نفتی طرفهای بریتانیایی و آمریکایی با استدلال‌هایی که بریتانیا بر اساس محترم بودن مفاد معاهدات یا قرارداد الحاقی و یا ملاحظات استراتژیک در مورد نفت ایران مطرح نمود سرسختانه مخالفت کرد درحالی که آچیسون به دولت بریتانیا فشار آورد که بر شرکت نفت نظارت داشته باشد^{۶۹}. هم زمان تا مدت‌ها پیش از آنکه ریچارد فانک هازر، مشاور نفتی وزارت خارجه، نیز توصیفی دقیق از رویکرد تورنبرگ به دست دهد بر همان اساس عمل می‌کرد. حفظ منافع نفتی غرب در خاور میانه به تعیین سیاست‌های کلی آمریکا در منطقه بستگی می‌یافت. این امر دقیقاً به معنای افزایش سهم درآمد کشورهای تولیدکننده بود، همان کاری که تورنبرگ در ونزوئلا انجام داده بود^{۷۰}. در وزارت خارجه ترتیبی داده شد که شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکایی ابراز دارند که خواسته‌های رزم‌آرا یعنی پیشنهادهای تورنبرگ از نظر تجاری مناسب است. علاوه بر این آچیسون استدلال بریتانیا را نمی‌پذیرفت که اگر ایران ضعف مالی داشته باشد ناگزیر خواهد بود مذاکره کند. استدلال‌های گریدی و سفارت آمریکا در مسکو را نیز قبول نمی‌کرد که می‌گفتند وام‌هایی به ایران آن کشور را قادر خواهد ساخت به شرکت نفت انگلیس

و ایران برای مذاکره فشار بیاورد. بدین ترتیب آجیسون و مک گی می‌توانستند منکر آن شوند که در این بحث جانب ایران را گرفته‌اند.^{۶۱}

خط مشی ضمنی دولت ترومن برای حل بحران نفتی و حمایت از توسعه با مشارکت بخش خصوصی در ۱۹۵۱ تغییر کرد. سه دلیل برای این تغییر وجود داشت: اول آنکه به نظر رزم‌آرا سیاستی هوادار شوروی در پیش گرفته است. دوم اینکه مداخله چین در کره در اواخر دهه ۱۹۵۰ امکان بروز جنگ جهانی را بالا برد و بر اهمیت نفت خاور میانه افزود و بالاخره، فروپاشی شرکت مشاوران ماوراء بحار در اوایل ۱۹۵۱ استراتژی توسعه با مشارکت بخش خصوصی وزارت خارجه آمریکا را به چالش خواند.

از همان ابتدای کار چنین به نظر آمد که رزم‌آرا در سیاست خارجی خود روشی را اتخاذ کرده است که قابل اطمینان نبود. او در نوامبر توافقنامه‌ای تجاری با اتحاد جماهیر شوروی امضا کرد، تقویت فرستنده صدای آمریکا و خبرگزاری بریتانیا را برای روسیه متوقف کرد و وام‌های اندک آمریکا را نپذیرفت.^{۶۲} و مهمتر این که سفارت آمریکا در تهران گمان کرد که رزم‌آرا قصد داشته است که از طریق فراهم آوردن موجبات فرار زندانیان توده‌ای موجب بهبود روابط با شوروی شود. جوزف واگنر نوشت اگر او واقعا این کار را انجام داده بود "می‌بایست نسبت به حوادث آینده نگران بود"^{۶۳}. گریدی در اوایل ۱۹۵۱ بر این عقیده بود که دوره رزم‌آرا سر آمده است. با توجه به اعتقاد

کتاب ۶۷



TOP SECRET
THE FOREIGN SERVICE
OF THE
UNITED STATES OF AMERICA
Office of Senior Military Attache

Tehran, Iran
23 August 1949

RECIPIENT TO: Mr. Joseph J. Wagner
American Embassy

DJO-SITAM (TOP SECRET)

فوق‌العاده وزارت خارجه آمریکا به رزم‌آرا در مقام شخصیتی که می‌شود با او کار کرد، در یک مرحله، طرح طرق جدیدی برای مواجهه با انگلیسی‌ها، مسئله نفت و توسعه اقتصادی با دشواری بیشتری روبرو بود.^{۷۴}

مداخله چین در کره نیز سیاست آمریکا را در ایران دستخوش تغییر کرد. در اواخر ۱۹۵۰ سیا هشدار داد بدلیل وضعیت کره، از دست دادن نفت ایران با ملی شدن نفت عواقب مالی جدی بر اروپا خواهد داشت. احتمالاً تجهیز مجدد نظامی اروپا را متوقف می‌کند و "تغییرات زرفی" در برنامه فعلی ساختار اقتصادی اروپای غربی ایجاد خواهد کرد.^{۷۵} دیگر یک قرارداد نفتی جدید و آن هم صرفاً برای توسعه اختصاصی ایران لازم و ضروری محسوب نمی‌شد. اینک یک قرارداد جدید از آن جهت لازم شده بود که می‌توانست مانع از سوق ماجرا به ملی شدن نفت شده و با مقتضیات برآمده از تغییرات استراتژیک برآمده از جنگ همخوانی داشته باشد.

این ارزیابی‌های تازه به مشکلات آجیسون اضافه شدند: هر گونه تلاش آمریکا برای ملی شدن نفت ایران به تناقض می‌انجامید. آمریکا نمی‌توانست بگذارد نفت "از دست برود" ولی قراردادهای نفتی می‌بایست در ضمن حفظ رابطه متفقین جنگی و مانع بروز شورش در ایران هم بشود.

البته تا جایی که به حل و فصل مسئله نفت مربوط می‌شد آمریکا و بریتانیا نمی‌توانستند به نوعی توافق در باب تقسیم منافع دست بزنند ولی در عین حال تلاش مشترک آمریکا و بریتانیا نیز میسر نبود. بریتانیا ناگزیر بود که نقش خود را در جنگ سرد داشته باشد و این در حالی بود که بدون درآمد نفتی‌اش بسیار ضعیف بود.

فعالیت‌های تورنبرگ در چنین وضعیتی سودمندی خود را از دست داد. او همچنان از این منظر عمل می‌کرد که قرارداد نفتی باید با توسعه اقتصادی ایران همراه باشد و شرکت مشاوران ماوراء بحار باید این توسعه را پیش ببرد. تورنبرگ بالاخره در نوامبر ۱۹۵۰ با حمایت رزم‌آرا، به لندن رفت تا با وزارت خارجه بریتانیا و شرکت نفت مذاکره کند. آجیسون منکر آن شد که تورنبرگ نماینده آمریکا است.^{۷۶} تورنبرگ در لندن به مدیران شرکت نفت گفت یا باید مذاکره کنند یا با شورش مواجه شوند. وی همچنان خاطر نشان ساخت که ناسیونالیسم در ایران به افراط کشیده خواهد شد و معمولاً این افراط دولت را ضعیف‌تر خواهد کرد و یک توافق نفتی راه را برای اصلاح خواهد گشود. با او خیلی سرد برخورد کردند. سر فریزر، مدیر شرکت نفت گفت: "گفتگو می‌کنیم اما امتیاز بیشتری در کار نخواهد بود." و بعد با لحنی شوم اعلان داشت که رزم‌آرا فرصت را از دست داده، بازی را باخته است و "اینک مجبور است که کنار برود." تورنبرگ انگلستان را با ناامیدی از امضای توافق‌نامه ترک کرد.^{۷۷}

بریتانیا با سیاست آمریکا نسبت به ایران مخالف بود. وزارت خارجه انگلیس تلاش کرده بود که وضعیت را به همان حالت موجود حفظ کند تا شرکت نفت بتواند با دیگر شرکتهای بین‌المللی رقابت کند. دولت حزب کارگر به نسبت شرکت مشاوران ماوراء بحار، برنامه هفت ساله و رزم آرا معترض بود زیرا این امر باعث حضور بیشتر نظامی آمریکا در ایران می‌شد و برنامه‌های توسعه‌ای کلان و شکل‌گیری هر نوع استبدادی [قدرت متمرکز؟] در ایران که ذاتاً ضد انگلیسی می‌شد به ضرر بریتانیا بود. وقتی پای برنامه‌های بزرگ در میان بود بریتانیا نمی‌توانست با آمریکا رقابت کند و بنابراین انگلستان به برنامه‌های کوچکتر و منطقه‌ای با همکاری رسمی آمریکا و انگلستان علاقمند بود.^{۷۸}

شرکت نفت از اعزام تورنبرگ به عنوان یک فرستاده نیز راضی نبود. شرکت نفت از تغییر رویکرد آمریکا نسبت به کشورهای تولیدکننده نفت هم که در سالهای قبل توسط تورنبرگ شکل گرفت نیز رضایت نداشت. شرکت نفت انگلیس و ایران با همان شیوه قدیمی شراکت عمل می‌کرد. از تغییر قرارداد الحاقی ۱۹۴۹ خودداری کرد و از وضعیت مبهم آن استفاده کرد تا پول‌های نفت ایران را در لندن نگه دارد. بعلاوه اسناد نشان می‌دهد که شرکت از همان مراحل نخست کار تصمیم گرفته بود به دولت رزم آرا پایان دهد. دسیسه‌های سیاسی برخی از مقامات شرکت و شایعه عزل رزم آرا در ایران قوت گرفت. حتی در یک مرحله مدیر روابط عمومی شرکت نفت انگلیس و ایران، کیتینگ، رزم آرا را احمق نامید و اظهار داشت که فقط جبهه مشترک آمریکا و بریتانیا می‌تواند رزم آرا را از جرأت لازم برای تصویب قرارداد الحاقی برخوردار سازد. مدتی بعد کیتینگ هشدار داد که رزم آرا قابل اطمینان نیست و تصریح کرد که باید برکنار شود و شرکت نفت با دولتی جدید وضعیت بهتری خواهد داشت. سفارت آمریکا به خوبی آگاهی داشت که کیتینگ از شبکه مجربی از توطئه‌گران زبده استفاده می‌کند.^{۷۹}

فشارهای تجاری دولت ترومن بر شرکت نفت بعد از دیدار تورنبرگ بیشتر شد. در دسامبر ۱۹۵۰ وزارت خارجه توافق تازه‌ای میان آرامکو و دولت عربستان صعودی را تأیید نکرده است. این توافق نشان داد اگر چه ظاهراً آپجیسون تورنبرگ را تأیید نکرده است اما وزارت خارجه آمریکا کماکان بر روال همان دستورالعمل‌هایی عمل می‌کرد که وی در مقام مشاور نفتی وزارت خانه مطرح کرده بود. توافق‌نامه مزبور که به قرارداد پنجاه-پنجاه شهرت یافت شراکت کشور تولیدکننده و آرامکو را تضمین می‌کرد و به آرامکو اجازه می‌داد هزینه‌ها را از سود مشترک کسر کند. فلسفه اصلی قرارداد پنجاه-پنجاه ونزوئلا که در قرارداد ۱۹۴۳ ونزوئلا ریشه داشت و عملاً خط مشی تورنبرگ را نهادینه می‌ساخت آن بود که اشتراک در سود مانع از پیشامد ملی کردن تام و تمام در

آینده می‌شد. آپیسون و مک‌گی، انگلیسی‌ها را از جریان مذاکرات این ترتیب مستحضر نگه‌داشتند ولی آنها انعقاد آن را به زمانی کشاندند که برای انگلیسی‌ها زمان بسیار دشواری بود.^{۸۰} پیام این توافق روشن بود: قراردادی مشابه با ایران امضا کنید. سال ۱۹۵۰ تمام می‌شد و مسئله نفت هنوز حل نشده بود.

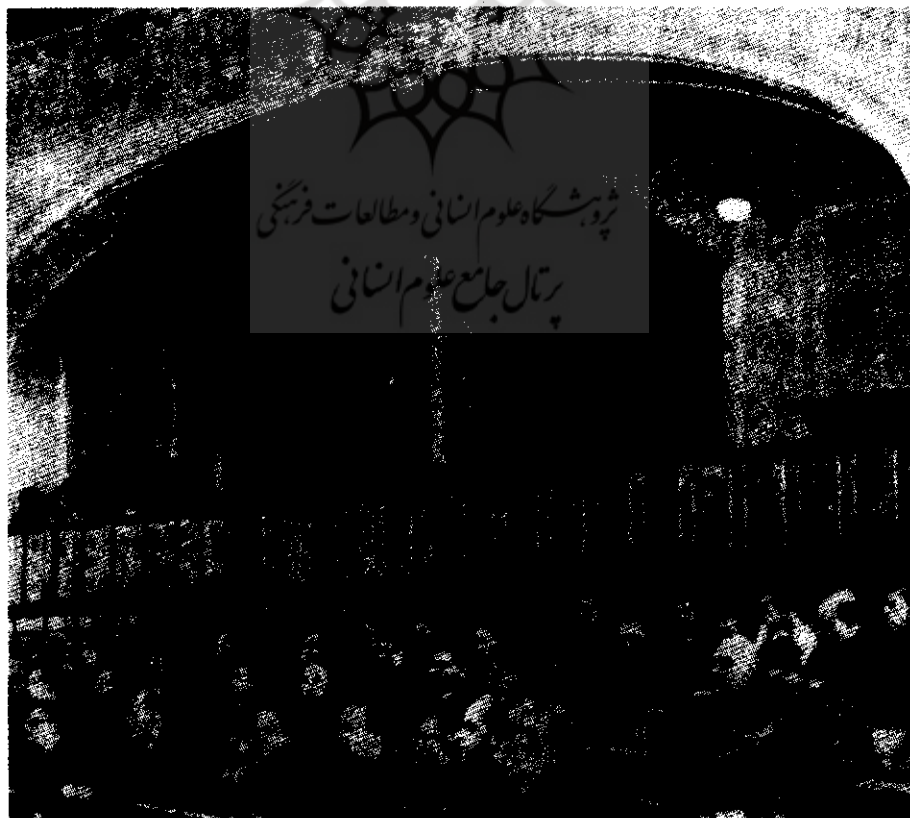
سیاست دولت ترومن در حمایت از رزم‌آرا در ۷ ژانویه ۱۹۵۱، با سومین ضربه روبرو شد دولت ایران قرارداد شرکت مشاوران ماوراء بحار را لغو کرد و احتمالا در اشاره به برنامه اصل چهار اعلام کرد که طرح‌های دولت آمریکا "تمام و یا بخشی از کارکردهای فعلی شرکت مشاوران ماوراء بحار را پوشش خواهد داد"^{۸۱}. گریدی و تورنبرگ هر دو موافق بودند که شرکت مشاوران ماوراء بحار دیگر مفید نیست. گریدی می‌گفت: مفهوم "شرکت مشاوران ماوراء بحار هنگامی که ایجاد شد معنی داشت ولی اکنون باید بپذیریم که به دلایل بسیاری شرکت مشاوران ماوراء بحار وضعیت روشنی ندارد." گریدی کم‌کم به این باور رسید که بخشی از مشکل، تورنبرگ است. چون "بیشتر حملات به شرکت مشاوران ماوراء بحار حمله به شخص تورنبرگ" بود. و اضافه کرد و این "بیشتر به این خاطر است که وی در مسایل مربوط به خط مشی دخالت می‌کند و برای دفاع از شرکت مشاوران ماوراء بحار در تمام موضوعات وارد می‌شود." اکنون تورنبرگ بیشتر "مشاور شخصی رزم‌آرا برای توسعه اقتصادی و تجدید و سازمان دولت" شده بود او می‌گفت که مهمترین دغدغه‌اش مبارزه شرق و غرب است نه موقعیت شرکت مشاوران ماوراء بحار و یا سود مالی صاحبانش.^{۸۲} گریدی پیش‌بینی می‌کرد که تورنبرگ سمتی دولتی بگیرد.

مقامات آمریکایی تلاش می‌کردند که شکست شرکت مشاوران ماوراء بحار را به گردن بعضی برداشت‌های نادرست ایالات متحده از ایران بیندازند. جوزف واگنر نوشت که از همان اول معلوم بود که شکست می‌خوریم، طرح و برنامه آمریکایی‌ها بزرگتر از آن بود که ایرانی‌ها بتوانند اداره‌اش کنند. وی مدعی شد که برنامه هفت‌ساله نیز "همانند آن اردک معروف در همان نیمه اول سال مرده بود"^{۸۳}. دیگری مشکلات فرهنگی و زبانی را عامل شکست می‌دانست و می‌گفت مشکل شرکت مشاوران ماوراء بحار در اهداف چندگانه‌اش بود.^{۸۴} قائم‌مقام این طرح، آرتور ریچاردز، به درستی خاطر نشان ساخت که ایران بدون قرارداد نفتی و افزایش درآمدهای نفتی نمی‌توانست اصلاحات پیشنهادی شرکت مشاوران ماوراء بحار را انجام بدهد. او نوشت که با انحلال شرکت مشاوران ماوراء بحار موضوع توسعه با مشارکت بخش خصوصی پادروها مانده است.^{۸۵} وزارت خارجه آمریکا نیز این امر را اذعان داشت بل کافمن مدیر شرکت مشاوران ماوراء بحار، نظر وزارت خارجه را به مقاله‌ای "بیزنس ویک" جلب کرد. در این مقاله آمده بود با انحلال شرکت مشاوران ماوراء بحار

"آخرین مستمسک این نظریه که شرکت‌های خصوصی آمریکایی می‌توانند بدون هدایت و کمک مالی دولت بخش عمده کار مناطق توسعه نیافته را به عهده بگیرند، از بین رفته است." آچیسون نیز با نظر نویسنده مقاله موافق بود.^{۸۶}

دولت ترومن ناگزیر بود که جایگزینی برای شرکت مشاوران ماوراء بحار در ایران پیدا کند. اولین گزینه افزایش دولت‌سالاری در ایران، حضور سیاسی بیشتر آمریکا و افزایش درآمدهای نفتی ایران بود. در واقع افزایش درآمدهای نفتی راه وسوسه‌انگیزی برای پرهیز از پرداخت وام‌های کلان به ایران و تداوم توسعه اقتصادی و حفظ امنیت ملی آن به شمار می‌رفت. از لحاظ منطقی دولت ترومن می‌بایست شرکت نفت را برای پیگیری حل و فصل موضوع قرارداد الحاقی تحت فشار قرار می‌داد. چنین تغییری در سیاست که دولت را از توسعه بخش خصوصی دور می‌کرد، به معنای توجه به شاه بود که کارمندان سفارت او را یک احمق بی‌مصرف نمی‌دانستند و تنها امید نجات ایران تلقی می‌کردند.^{۸۷}

با بحرانی شدن وضعیت ایران تنش میان بازیگران عمده افزایش یافت. در اوایل ۱۹۵۱ این شایعه قوت گرفت که نقشه‌ای در کار است برای دیکتاتوری رزم‌آرا؛ نقشه‌ای که شبیه طرح اولیه رزم‌آرا و تورنبرگ در اوسط ۱۹۵۰ بود.^{۸۸} به نظر وزارت خارجه انگلیس کودتا وضعیت را بهتر نمی‌کرد. اما شرکت نفت "به دلیل ناتوانی دولت در تصویب قرارداد الحاقی آشفته و ناامید بود" و به



نظر تصمیم داشت که دولت رزم آرا را به دلیل نوع عملکردش در قبال قرارداد الحاقی سرنگون کند. تنش میان وزارت خارجه انگلیس و شرکت نفت بالا گرفت. وزارت خارجه انگلیس در نوعی ترس و نگرانی ملایم تصمیم گرفت یک برنامه کمک برای ایران طرح کند هرچند که در نهایت تصمیم گرفت "به زور" شرکت نفت را متقاعد کند که "رزم آرا بهترین فرد برای نخست‌وزیری است و باید مدتی طولانی سر کار باشد و شرکت باید خودش را با این واقعیت تطبیق بدهد." آنان اعلان داشتند که "هر تلاشی از سوی شرکت نفت ایران و انگلیس برای سرنگونی رزم آرا زیاده‌روی است."^{۸۹}

درعین حال اختلاف‌نظرها درباره نقش تورنبرگ در ایران بالا می‌گرفت. تورنبرگ انتظار داشت تا ماه مارس سمتی دائمی در دستگاه رزم آرا داشته باشد.^{۹۰} او صبر نکرد تا بصورت رسمی به سمت مشاور منصوب بشود و آن وقت برای منزوی کردن شرکت نفت از لحاظ سیاسی فعالیت‌هایی را در پیش بگیرد. در حالی که شرکت نفت و وزارت خارجه انگلیس بر سر سیاست نفتی و آینده سیاسی ایران مناقشه می‌کردند، تورنبرگ تصمیم گرفت که اختلاف میان آمریکا، بریتانیا و شرکت نفت ایران و انگلیس را بر ملا کند. برای این کار از دوست قدیمی‌اش هنری لوس، کمک گرفت. تورنبرگ لوس را چند هفته‌ای در نوامبر ۱۹۵۰ در ایران همراهی کرد. و نظر خود را نسبت به ایران به او منتقل کرده بود. چندی بعد لوس مقاله‌ای برای تایم نوشت که در آن آمریکا و بریتانیا را رقیب نفتی یکدیگر تصویر کرده بود. چاپ این مقاله در ژانویه ۱۹۵۱ سفارت آمریکا را آشفته کرد.^{۹۱} این مقاله با استراتژی آپیسون برای برقراری تعادل میان نیازهای ایران، بریتانیا و آمریکا تعارض آشکار داشت. تورنبرگ بعد از انتشار مقاله تایم به مطبوعات ایرانی گفت شرکت نفت انگلیس و ایران در مذاکرات نفتی مقرر است و نداشتن قرارداد باعث بحران اقتصادی اخیر ایران است. شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت حزب کارگر از تورنبرگ دلخور شدند و نارضایی خود را رسماً اعلام کردند. رزم آرا نیز با این موضوع موافق نبود و اظهار داشت این سخن که آمریکا و انگلیس رقیب یکدیگر هستند خطرناک است و "تنها روسها از آن سود می‌برند."^{۹۲} اما نقش تورنبرگ بعنوان یک دیپلمات غیر رسمی و صرف حضور وی در ایران باعث شد که ایرانی‌ها در چارچوب رقابت انگلیس و آمریکا فکر کنند. اگر آمریکا و انگلیس می‌خواستند دست کم اتحاد ظاهری خود را حفظ کنند باید تورنبرگ را از مذاکرات نفتی کنار می‌گذاشتند. کاملاً آشکار شده بود که دولت ترومن می‌بایست خود را از رزم آرا و تورنبرگ کنار بکشد.

تورنبرگ در اواخر ژانویه ۱۹۵۱، قبل از احراز سمت تازه‌اش در دولت رزم آرا، به مرخصی رفت. شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت بریتانیا از این موقعیت استفاده کردند و به رزم آرا در

مسائل نفتی فشار آوردند. رزم‌آرا سعی کرد که تعادلش را حفظ کند اما این کار بدون تورنبرگ کار دشواری بود. او از فرط خستگی و نگرانی از آن که مورد سوء قصد قرار گیرد در وضعیت دشواری قرار داشت. دلمشغولی به توازن قوا و نگرانی وی از ملی شدن نفت و جبهه ملی گرفتارش کرده بود. قدرت‌طلبی و حیل‌های غالباً دور از هدف وی عرصه را بر او تنگ کرد. به زودی معلوم شد که رزم‌آرا و شرکت نفت هیچ یک پیشنهادی برای مذاکره نمی‌دهند و هر دو می‌خواهند مسئولیت این کار را به دوش دیگری بیندازد. وزارت خارجه انگلیس طرف شرکت نفت را گرفت و حاضر نشد اصل تصنیف پنجاه - پنجاه را مورد بررسی قرار دهد. تمام طرفین درگیر از واهمه ملی شدن نفت استفاده کردند تا از دیگری پیش بیفتند اما درعین حال همه تهدید ملی شدن نفت را یک تهدید توخالی می‌دانستند. رزم‌آرا به صراحت گفت ایران نمی‌تواند صنعت نفت را اداره کند. بریتانیا شرکت نفت ایران و انگلیس و تورنبرگ با او هم عقیده بودند.^{۹۳}

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ خلیل طهماسبی، عضو فداییان اسلام، رزم‌آرا را ترور کرد. هنوز روشن نیست که آیا فرمان قتل در کار بوده است یا نه؟ و اگر این فرمان صادر شده است چه کسی آن را صادر کرده است؟ آمریکا، ارتش ایران، شاه و خانواده‌اش، جبهه ملی و بریتانیا از جمله متهمین این امر بودند. برادر رزم‌آرا معتقد است که شرکت نفت موجبات این واقعه را فراهم آورده بود.^{۹۴} این باور با اشاره فوق‌الذکر شرکت نفت که گفته بود دیگر با رزم‌آرا کاری ندارد چون نتوانسته بود قرارداد الحاقی را به تصویب برساند، همخوانی دارد.

مرگ رزم‌آرا از نظر تحولات ایران یک نقطه عطف محسوب می‌شد. این واقعه به افزایش قدرت جبهه ملی و دکتر محمد مصدق منجر شد و راه ملی شدن نفت را گشود. تورنبرگ همواره ملی شدن نفت را "حادثه‌ای" می‌دانست که علتش ناکامی‌های دولت ترومن برای یک مداخله مؤثر در ایران بود.^{۹۵} وی در آوریل ۱۹۵۱ به دوست قدیمی‌اش در استاندارد اویل کالیفرنیا گفت که فکر می‌کند همه باید در تقصیر این کار سهیم شوند. "تا وقتی واشنگتن و لندن حاضر نشوند به شاه بگویند که چند نفر را در ملاً عام اعدام کند و یک دولت واحد را در کشور بوجود آورد و شرکت نفت را به زور به راه آورد بهتر از این انتظار نمی‌توان داشت" او افزود که هفته آینده به لندن می‌رود و در آنجا نکته‌های درباره سهم شرکت نفت در شکل دادن به هرج و مرج کنونی ایران خواهد گفت. تورنبرگ همچنین اظهار داشت وزارت خارجه آمریکا با خط مشی که در قبال وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران اتخاذ کرد دولت ترومن گزینه‌های محدودی پیش رو داشت. به نظر او آمریکا ناگزیر بود که دخالت کند و آسانتر بود زمانی این کار را می‌کرد که دعوا جدی نشده بود.

همانطور که بعدها نوشت (که با توجه به وقایع سال ۱۳۳۲ نظر پیشگویانه‌ای است) چنین مداخله‌ای "تنها به هشت ساعت شدت عمل" احتیاج داشت.^{۴۶}

شغل تورنبرگ به عنوان یک دیپلمات غیر رسمی، یک "ابزار منتخب" سر آمده بود. او سعی کرد با نخست‌وزیر بعدی، حسین علاء کار کند اما فایده‌ای نداشت. بالاخره گریدی از تورنبرگ خواست ایران را، به دلیل مخالفت بریتانیا با حضور او در ایران، ترک کند. وزارت خارجه آمریکا نیز با خروج او از ایران موافقت کرد. دولت حزب کارگر معتقد بود که تورنبرگ پیش قراول تلاش آمریکا برای تضعیف بلوک مالی پوند بود آنان بعدها او را "مشاور اصلی ملی شدن نفت" توصیف کردند.^{۴۷} و هنگامی که تورنبرگ در آوریل ۱۹۵۱ ایران را ترک کرد، گریدی شادمانه به آجیسون گفت که حتی یک ایرانی هم او را در فرودگاه بدرقه نکرد.^{۴۸}

تورنبرگ تا سالها بعد به صراحت وزارت خارجه را در نشریاتی چون فورچون، تایم، ریدرز دیجست و برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی سرزنش می‌کرد. او مصر بود که اشتباه دولت ترومن باعث پیش آمد "تصادف" ملی شدن نفت در ایران شده است. هر چند هیچ وقت به صراحت نگفت که دولت ترومن ایران را "از دست داده است" اما تلویحا این حرف را می‌زد. توجیهی که او برای کارهایش در ایران می‌آورد و دلایلی که برای مشکلاتش در ایران برمی‌شمرد از لحاظ روشن ساختن فلسفه بنیادی اصل توسعه با مشارکت بخش خصوصی مفید است وی نوشت که سعی داشته است مسایل سیاسی اقتصادی را از دیدگاه "مهندسی" حل کند وی اکنون به تمایز عظیم هنجارهای فرهنگی آمریکا و هنجارهای خاورمیانه اذعان داشت. "تمایزی که طرح ترومن، بانک جهانی و دیگر برنامه‌های کمک نمی‌توانست بین آنها براند" و خاطر نشان ساخت "ترازوی واقعی این است که آنچه ما می‌توانستیم برای این مردم انجام ندهیم بسیار ساده و مهمتر از کارهایی بود که سعی در انجامش داشتیم و موفق نشدیم. کار ما مثل شخم زدن زمین با هواپیما بود. چیزهای زیادی درباره هواپیما می‌دانستیم اما شخم زدن را فراموش کرده بودیم."^{۴۹} تورنبرگ بعد از شکست در ایران برای مدتی بر نهادها تأکید کرد و ثبات سیاسی را مقدم بر اصلاحات اقتصادی قرارداد. عقیده‌اش درباره کارآمدی مشارکت بخش خصوصی با دولت آمریکا تغییری نکرد. اما متوجه شد که بخش خصوصی نمی‌تواند مستقل از یک دولت ملی عمل کند. او این نگرش را در مصاحبه‌های خود با راکفلر برد و در آنجا بر دیدگاه برخی از رهبران سیاسی آینده آمریکا تأکید کرد. تورنبرگ تأثیر نهاد.

تحولات ایران در فاصله سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱ برای مسیر آتی سیاست‌های ریچت سر آمریکا اهمیت فراوانی کسب کرد. تئور رزم آرا آمریکا را ناگزیر کرد از شاه حمایت کند. سیاستی

که با مخاطرات فراوان توأم بود. مسیر تاریخ ایران اثبات کرد که سیاست اولیه دولت ترومن که وام‌های کلان و تجهیزات نظامی در اختیار ایران نمی‌گذاشت، عاقلانه‌تر بوده است. مرگ رزم‌آرا همچنین به تجربه دولت ترومن برای توسعه اقتصادی از طریق فعالیت بخش خصوصی مستقل پایان داد. توسعه از طریق مشارکت بخش خصوصی نتوانست اهداف اعلان‌شده‌اش را مبنی بر تأمین ثبات داخلی و حفظ منافع آمریکا تضمین کند. دلایل این شکست متعدد است. ماهیت انقلابی داد و ستد آمریکا انتظارات را بالا می‌برد و با ناسیونالیسم مغایرت داشت و به این ترتیب در بی‌ثباتی داخلی ایران مؤثر واقع می‌شد. سیاست ایران در باب نفت از مدتی پیش از آن نیز دچار تنش‌های فراوان بود و تأکید آمریکا بر توسعه، عاملی شد در جهت تسریع ملی شدن نفت به عنوان یک راه میسر کسب هزینه توسعه اقتصادی. شرکت نفت به افزایش درآمد ایران از صنعت نفت تمایلی نداشت و سرانجام عاملی شد که توسعه با مشارکت بخش خصوصی در ایران، نیز هم درگیر و گرفتار مسائل توسعه شد و دور دراز و گرفتار ملی شدن نفت.

تورنبرگ معیار توسعه با مشارکت بخش خصوصی و محرک تغییر سیاست آمریکا نتوانست از لحاظ سیاسی دوام آورد. توسعه از طریق بخش خصوصی، باعث آن شده بود که انرژی‌های یک ملتی رها شود. بهای حضور یک بخش خصوصی آمریکایی در خارج، آن هم بخش خصوصی‌ای که از



توانایی رقابت برخوردار بود و از لحاظ دیپلماتیک نیز تحت مهار قرار نداشت، میدان دادن به نوعی ناسیونالیسم اقتصادی از آب درآمد که در نهایت به ملی شدن منجر شد. طبیعی بود که ایالات متحده چنین فشار ناسیونالیستی و بی‌ثباتی حاصل از آن را به مثابه تهدیدی به امنیت ملی تلقی کند. در مورد خاص ایران، تورنبرگ که در سیاست اعطای امتیاز از سوی شرکتهای نفتی به جریان‌های ناسیونالیستی آمریکای لاتین و معامله پنجاه- پنجاه آرامکو و عربستان سعودی نقش داشت، تمامی این روند را تسریع کرد.

هنگامی که ایران رسماً در آوریل ۱۹۵۱ صنعت نفت را ملی اعلام کرد، دولت ترومن متوجه شده بود که امنیت آتی آمریکا در خاورمیانه به معنای مداخله مستقیم آمریکا، وام‌های کلان دولتی، حمایت از استبداد با آرایشی از دموکراسی، ایجاد نظامهای سیاسی پایدار و اعمال کنترل دولتی بر اصلاحات کند اقتصادی خواهد بود. اینک اهداف استراتژیک می‌بایست به صورت غیر مستقیم از طریق یک نظم اقتصادی تحت کنترل دولت تأمین می‌شد.

در اکتبر ۱۹۵۱ ستاد مشترک ارتش آمریکا خاطر نشان ساخت که از دست رفتن ایران به معنای شکافی در سیاست مهار محسوب خواهد شد و منافع آمریکا در منطقه و لزوم حفظ بریتانیا به مشابه یک قدرت جهانی بر هر گونه ضرورت حمایت از منافع نفتی بریتانیا اولویت دارد. بدین ترتیب ستاد مشترک هر چند به نحوی ضمنی و تلویحی پیش‌بینی می‌کرد که منافع آمریکا جایگزین منافع بریتانیا گردد. در پایان تشکیلات حکومتی ترومن برای رها شدن از شر بریتانیا و سیاستهای مضر آنها و همچنین برای ایجاد یک حضور سیاسی و اقتصادی گسترده‌تر آمریکا در ایران که بتواند جایگزین آن تلاش ناکام و اصولاً غیر کارآمد توسعه از طریق مشارکت بخش خصوصی گردد، ملی شدن صنعت نفت را در ایران پذیرفت.

توضیحات

• اصل این مقاله با مشخصات ذیل منتشر شده است:

Linda Wills Qaimmaqami, "The Catalyst of Nationalisation: Max Thornburg and the Failure of Private Sector Developmentalism in Iran, 1947-1957" **Diplomatic History**, Vol. 19, Winter 1995, pp. 1-31.

1- See Bruce R Kuniholm, **the Origins of the Cold war in the Near East: Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece** (princeton, 1980).

بسیاری از کارهای اخیر درباره ایران بر منافع گذشته در نقش ایران در سالهای ابتدایی جنگ سرد و منشاء انقلاب ۱۳۵۷ تصریح دارند و تلویحاً در نارضایتی از فرصتهای ازدست‌رفته اتفاق نظر دارند: نک.

James F. Goode **the United States and Iran, 1946-1951: the Diplomacy of Neglect** (New York, 1989); Mark H. Lyte, **the Origins of the Iranian-American Alliance, 1941-1953** (New York, 1987); James A. Bill, **the Eagle and the Lion: the Tragedy of American-Iranian Relation** (New Haven, 1989); and Richard w. Cottam **Iran and the United State: A Cold War Case Study** (Pittsburgh, 1988).

حبیب لاجوردی گفته است که حمایت آمریکا از شاه در جنگ سرد آغاز شده است.

Ladjevardi, "The Origins Of U.S Support For an Autocratic Iran", **International Journal Of Middle East Studies** is (1985):225-39

اما استفن مک‌فارلند با آن مخالف است.

McFarland, "A Peripheral view Of The Cold War." **Diplomatic History** 4(Fall 1984): 335-51. Barry Rubin, **Paved With Good Intentions : The American Experience and Iran** (New York, 1980).

روبین در این کتاب قبول ندارد که دوره جنگ سرد زمان فرصتهای از دست رفته است. اما کتابش همانطور که از عنوانش پیداست، تلویحاً این عقیده را می‌پذیرد. برای نگرش دیگری که معتقد است انقلاب ۱۳۵۷ ریشه‌های عمیقتری دارند نک.

Nikki Keddie, **Roots Of Revolution : An Interpretive History Of Modern Iran** (New Haven, 1981)

۲- برای تحلیل‌های اخیر از جریان تاریخ‌نگاری معاصر که شیوه مشترک نگری را نیز شامل می‌شود. نک:

Michal H. Hunt, "The Long Crisis in U.S. Diplomatic History : Coming to Closure," **Diplomatic History** 16 (Winter 1992): 115-40, and "A Roundtable Explaining the History of American Foreign Relations," **Journal of American History** 77 (June 1990): 93-180.

یکی از بهترین تلاش‌ها برای استفاده از شیوه مشترک نگری کار زیر است :

Michael J. Hogan, 'Corporatism: a Positive Appraisal,' **Diplomatic History** 10 (Fall 1986): 363-72. **Informal Entente: The Private Structure of Cooperation in Anglo American Economic Diplomacy, 1912-1928** (Columbia, MO, 1997, and **the Marshal Plan, America, Britain, and the Reconstruction of Western Europe, 1947- 1952** (New York, 1987). Emily S. Rosenberg, **Spreading the American Dream, American Economy and Cultural Expansion 1890 – 1945** (New York, 1922).

روزنبرگ مفهوم توسعه‌گرایی لیبرالیسم را به کار می‌برد و از موضعی مشترک نگر نیز برای ارائه یک تعبیر جنجالی از تاریخ آمریکا در اوایل قرن بیستم استفاده می‌کند. نقدهایی بر تحلیل در منابع زیر دیده می‌شود:

Thomas J. McCormick, "Drifts or Mastery? A Corporatist Synthesis for American Diplomatic History." **Reviews in American History** ,10 (December 1982): 323 – 29; and John Lewis Gaddis, "The Corporatist Synthesis: A skeptical View". **Diplomatic History** 10 (Fall 1986) : 327 – 62

۳- به منابع پانویست ۲ مراجعه کنید. برای نگرش نظام جهانی نک:

Thomas J. McCormick, **America's Half Century: United States Foreign Policy in the Cold War** (Baltimore, 1989), and "Every System Needs a Center Sometimes': An Essay on Hegemony and Modern American Foreign Policy," in **Redefining the Past: Essays in Diplomatic History in Honor of William Appleman Williams**, ed. Lloyd C. Gardner (Corvallis, OR, 1986), 195-220.

۴- برای آثاری در باب تأثیر و گرایش‌های غیر عقلانی نک:

Michael H. Hunt, **Ideology and US Foreign Policy** (New Heaven, 1987); and Robert Dallek, **the American Style of Foreign Policy: Cultural politics and Foreign Affairs** (New York, 1983). William Appleman Williams, **Tragedy Of American Diplomacy** (New York 1959).

ویلیامز اولین کسی است که قلمرو اهداف و ایده‌آل‌های اخلاقی محقق نشده را در سیاست خارجی جستجو می‌کند. برای آگاهی از ارزیابی نگرش وی نک:

Bradford Perkins "The Tragedy of American Diplomacy: Twenty five Years After," **Reviews in American History** 12 (March 1924): 1-1a; and Gardner, ed., **Redefining the past**

۵- روزنبرگ می‌نویسد دولت آمریکا به طور سنتی از اعضاء بخش خصوصی استفاده می‌کند. او آنها را «عوامل منتخب» می‌خواند که در خارج از آمریکا به عنوان نمایندگان غیر رسمی دولت آمریکا عمل می‌کنند. (Spreading the American Dream)

6- Warren I. Cohen, **Empire without Tears: America's Foreign Relations, 1921-1933** (New York, 1987).

۷- اطلاعات درباره روابط تورنبرگ با هنری لوس و داوول توماس از آرشیوهای نیویورک و نوشته‌های لاول توماس پاولینگ. نیویورک (بعد از این نوشته‌های توماس) به دست آمده است. لوس ویژه‌نامه بیستین سال انتشار فورچون را برای بیان اصول تجارت خارجی آمریکا اصل چهار. شد. کت مشاوره‌ای ماوراء بی‌رو، تورنبرگ و نیازهایی که تجارت برای نقش بیشتر در جنگ، ساد دارد. استفاده کرد

8- Thornburg to Luce, 6 January 1946. Time Inc. Archives

9- Max Weston Thornburg, "Turkey: Aid for What?" **Fortune** 37 (October 1947): 106ff; idem, **Turkey: An Economic Appraisal** (New York, 1949).

۱۰- تورنبرگ در رویکرد خود سست به روابط میان سیاست خارجی نفت و سیاست خارجی آمریکا رویه مستمری را داشت.

See Thornburg to Russel Thornburg (son), 25 February 1944, Thonburg to Geoge Ray, Jr. Itexaco), 13 June 1945, plus enclosure, Thornburg to L.K.Lindeman, 4 October 1946, and Thornburg to J.H.MacCaregil and C.E.Olmsted (SOCAL/Teaco), 17 June 1944, all in Max Weston Thornburg Papers, Germantown, Maryland (hereaf: Thornburg Papers). See also Max Thornburg, "Political Pblems and Policies," **Petroleum Times** (June 1948): 97-101; and Elizabeth Hunter (secretary of Thornburg) to Luce, 3 August 1945, transmitting untitled copy of Thornburg's assessment of Latin American oil situation, Time Inc. Archive.

تورنبرگ در ۱۹۴۱ به یکی از کارمندان وزارت خارجه نوشت که صنعت نفت وی را به دلیل پیش‌بینی گرایش فزاینده‌ای که در جهت کنترل بیشتر دولتی بر نفت وجود داشت یک بلشویک تلقی می‌کند.

See Herbert Bursley (assistant chief, American Republics Division) to Laurence Duggan (adviser on political relations), 3 September 1941. General Records of the Department of State, Records of he Department of State, Record Group 59, 812.6363/7354, National Archives, Wasinton, DC (hereafter RG 59, flowed by decimal file number). The most appropriate papers from the World War II era are: "Notes of Senate Inquiry," 14 March 1944, and Thornburg Papers; and material from the Records of the Petroleom Division, 1941-43, National Archives.

11- Thornburg to Luce, "Political Problems", 97-101.

۱۲- قانون ۱۹۴۳ مبنای تقسیم مستقیم سود نبود بلکه با ترکیبی از سهم‌النشراکه، مالیات بتدر، مالیات بر درآمد سهم و نزولتلا را از سود بالا می‌برد. برای آگاهی بیشتر از یادداشت‌های تورنبرگ در این زمینه بنگرید:

Thornburg memorandum, 23 September 1942, US Department of State, **Papers relating to the Foreign Relations of the United States, 1942** (Washington, 1963), 6:751-52.

بعد از این FRUS که سال مورد نظر آن فید می‌شود.

Thornburg To Dean Acheson (Assistant Secretary Of State), 27 December 1949, RG59, 831.6363/1260, 1/2. Sumner Welles (Undersecretary of State), to Franklin D. Roosevelt, 30 December 1942, RG 59, 811.6363/497A. See also Ruth Sheldon, "Venezuela's New Petroleum Law," **World Petroleum** 14 (June 1943): 27-32; David S. Painter, **Oil in the American Century: The Political Economy of U.S. Foreign Oil Policy, 1941-1954** (Baltimore, 1986); and Stephen J. Randall, **United States Foreign Oil Policy, 1919-1948: For Profits and Security** (Kingston Canada, 1985).

13- Thornburg, "Leftist Drift" and "American Schools in the Near East", Thornburg Papers.

نوشته دوم مورخ نوامبر ۱۹۴۶ که معمولاً به مشترابانش ارائه می‌شد. برای کارهای رسمی‌تر نک:

Thornburg, "U.S. Oil Men: Apostles of Democracy," **The Oil Forum** (November 1946 Prelssue). Thornburg Papers. See also Thornburg, "Political Problems and Policies".

۱۴- علاوه بر آنچه در بالا آوردیم نک:

Thornburg, **Turkey**, 184-87, 195, 205-13, 223-55.

نورنبرگ در این نوشته استدلال‌هایی قوی برای دیدگاهش در مورد انحصارات و نقش تجارت امریکا آورده است.

15- Memcon between OCI, Eximbank, and the State Department, 21 July 1949, RG 59, 891.50 Seven Year Plan/7-2149; and see James F. Webb (acting secretary of State) to John Wiley (U.S. Ambassador, Tehran), 2 May 1949, FRUS, 949 (Washington, 1977), 6:526.

16- Thornburg, "American Schools in the Near East," "U.S. Oil Men: Apostles of Democracy," and "Political Problems and Policies," Thornburg Papers.

نورنبرگ این طرح را با مشارکت محققان دکترین ترومن کامل کرد. نتیجه‌اش در رساله "ترکیه: برآورد اقتصادی" آمده است. برای رابطه نورنبرگ با بنیاد فرن بیستم نک:

Thornburg to Luce, 25 July 1944, Time Inc. Archives; Thornburg to Russel Thornburg, 5 December 1946. Thornburg, "Memorandum: Survey of Investment Opportunities in Turkey by the Twentieth Century Fund", plus enclosures, 2 December, 1946. Thornburg "Turkey, and Turkey, Aid for what?"

۱۸- برای آگاهی از تماس بیشین نورنبرگ با نخبگان ایرانی نک:

Thornburg to George V. Allen 20 May 1946, included in Allen to Secretary of State, 30 May 1956, RG 59, 891.50/3046; and Allen to Secretary of State, 8 July 1947, RG 9, 87.00/7-847. See also Thornburg to James Sommer Ville (first secretary of the embassy) and enclosure, 9 February 1948, and Thornburg to Abul Hassan Ebtchaj (pre. Abul Bakh Mellii), 12 November 1947. Records of the Foreign Service Posts of the Department of State, Record Group 84, box 120, Tehran Embassy General Records 1948, 850-850.6, file: Economic development (Max Thornburg), Washington National Records Center, Suitland, Maryland (thereafter NCG 84, followed by filing information).

19- Sommerville to Secretary of state , plus enclosures, 22 June 1948, Thornburg to Hossein Naficy (head, Plan Organization), 19 May 1948, Sommerville to Wiley, 26 May 1948. Sommerville to D.J.Bleifuss (chief engineer, International Engineering Co.), 21 June 1948, al in RG 84, box 20, Tehran Embassy general Records 1948 850-850.6, file, "850 Economic Developmen": Thornburg, "memorandum on the Naficy Plan" 15 March 1948 radraft, in Sommerville memorandum, 4 June 1948, RG 84, box 120, Tehran Embassy general records 1948, 850, 850-850.6, file, "850 Economic Development (Max Thornburg)."

20- E.A. Bayne, **Persian kingship in Transition** (NewYork, 1969), 147-48; Thornburg to Russel Thornburg, 31 August 1948, RG84, box 120, Tehran Embassy general Records 1948, 850-850.6, file, "850 Economic developmen (Ma Thornburg)"; draft of instructions to be included in official Telegram to the Iranian Embassy , 3 September 1948, RG84, box 120, Tehran Embassy general records 1948, 850-850.6, "850 Economic Development, 1948"; and Wiley, Weekly Economic Airgram, 20 August-3 september, RG59, 891.50/9-348.

برای شرکت مشاوران ماوراء بحار و شرکت قبل از آن . شرکت مهندسی موريسون کنودسن، نک:

Mostafa Elm, **Oil, power, and principle: Iran's Oil Nationalization and It's Aftermath** (Syracuse, 1992), 52; Bill, **the Eagle and the Lion**, 39-0; Bayne, **Persian Kingship in Transition**, 140; and James Somerville (charge) to Secretry of Sate, 3 February 1949, FRUS, 1950 (washington, 1978), 5:477n

21- Bayne, **Persian Kingship in Transition**, 147-48; Thornburg to Russel Thornburg, 31 August 1948; Thornburg Papers; "Draft of instruction" in Wiely, Weekly Economic Airgram, 24 September - 1 October 1948, RG59, 891. 50/10-148; Sommerville, Weekly Economic Aigram, 27 November 3 December 1948, RG59, 891. 50/12-384; Sommerville to Secreary of State, 4 December 1948, RG59, 891.50/12-448; Randall S. Williams (acting Commerical Attache) to Secretary of State, 15 December 1948, and enclosure, RG59, 891.50/12-540. Sommerville to Secretary of State, Weekly Economic Airgram, 11-17 December 1948 RG59, 891.50/12-1748; and Sommer Ville to Secretary of State 17 December 1948, RG 59, 891.50/12-1748

تورنبرگ طرحی از عملی برای فعالیتهای شرکت مشاوران ماوراءبحار نوشت که با عنوان "یک نمای کلی برای یک برآورد اقتصادی، ۱۹۴۸" توسط بانک ملی ایران منتشر شد.

۲۲- رضا رزم آرا (برادر علی رزم آرا) در مصاحبه‌ای تلفنی با نویسنده در ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱ گفت: "تورنبرگ در آن زمان خیلی بانفوذ بود" نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب، ۳۱-۱۳۰، تورنبرگ را "یکی از با نفوذترین آمریکایی های" می‌داند که با سازمان برنامه سروکار داشتند. تورنبرگ از نفوذش آگاه بود، نک: ماکس تورنبرگ، سخنرانی بدون عنوان، ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱. برای کنفرانس افسران ذخیره نیروی هوایی، پادگان فلویدنیت، بروکلین، نیویورک. (بعد از این سخنرانی تورنبرگ، ۲۷ ژوئن ۱۹۵۱)

۲۳- امیدها و انتظارات ایرانی ها در مقیاسی وسیع بالا رفت. نک: Good, the United States

24- Sommerville to Secretary of State, 25 February 1949, RG 59, 891. 6363/2-2549. See also Wiley to John D.Jeregan (Chief, Division of Greek, Turkish, and Iranian Affairs [GTII], 19 March 1949, RG 59, 891.6363/3-2949: see also Bayne, **Persian Kingship in Transition**, 147.48.

باین تورنبرگ را یک "شومن" می‌دانست با یک تجربه سیاسی اندک که فکر می‌کرد تنها وقتی می‌توان کاری را انجام داد که سرسختانه روی آن تاکید کنیم. مصاحبه ادوارد باین با جیمز گود. دسامبر ۱۹۸۲.

25- Sommerville to Dean Acheson (Secretary of state), 25 February, RG 59, 891.6363/2-2549; Wiley to Jernegan, 10 March 1949, RG 59, 891.6363/3-2949.

26- Wiley to Acheson, 28 April 1949, FRUS, 1949 6: 125-27; wiley to Acheson, 27 May 1949, RG 59, 891.6363/ 5-2748; memcon between prince Abdorreza, Taqi Nasr and Gerald Dooher (Political officer, U.S. Embassy), 2 June 1949, RG59, 891.50/6-249; Wiley to Acheson, 21 July 1949, FRUS, 1949 6:141-42; Wiley to Acheson, 31 July 1949, RG 59, 891.6363/7-3149; Acheson to U.S. Embassy, Tehran, 14 February 1950, RG 59, 888.2553 AIOC/ 1-2650. memcon with Iranian Ambassador Housein Ala, FRUS, 1950 5:526-29.

وقتی وابسته نفتی منطقه ای، ای.اف.لاگر، در ۱۹۵۰ از ایران دیدن کرد تمام وقتش صرف این شد که به ایرانی‌ها بگوید قانون ونزوئلا به یک نفت گران‌بها تر منجر شد لهذا مطلوب نیست.

Lager, Airpouch, "Late Developments in the Iranian oil situation," 21 June 1950, RG 84, box 38, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 522.1-523.1 (May 1951), file, "523.12 1950 Secret."

فانون ۱۹۴۳ ونزوئلا تا اوایل بهار ۱۹۵۱ محور گفتگو‌ها بود.

۲۷- برای برخی اسناد که نشان می‌دهد آمریکا از برنامه هفت ساله و حضور شرکت مشاوران ماوراء بحار در این برنامه حمایت می‌کرده است نک:

Robert Lovett (Acting Secretary of State) to U.S. Embassy London, 24 September 1948, RG 59, 891.00/9-1048; memcon, "Discussion with Iran's Consultant for Development Program," 8 October 1948, RG 59, 891.50/10-848. Webb to U.S. Embassy, Tehran, 25 May 1949, FRUS, 1949 6:526; memcon between OCI, IBRD, and the state department, 21 July 1949, RG 59, 891.50 Seven Year Plan / 7-2149; Acheson to Ala, 22 September 1949, FRUS, 1949 6:558-60; and Wiley to Acheson, 1 June 1949, RG 59, 291.00/6-249.

۲۸- این نظر با دیدگاه ملوین لفلر در باب امنیت ملی مطابقت کامل ندارد. لفلر می‌گوید که سیاست بعد از جنگ کمتر با توانایی‌های نظامی و دیپلماتیک شوروی رقم می‌خورد و بیشتر از به خطر افتادن منافع اقتصادی آمریکا در اغتشاش بعد از جنگ در هراس بود. در ایران دست کم نگرانی‌های نظامی با مسایل اقتصادی همراه بود. همانطور که نگرانی وزارت خارجه این بود که کدام دیپلماسی و سیاست اقتصادی خارجی مناسب استراتژی زمان جنگ آتی است. نک:

Melvyn P. Leffler, "The American Conception of National Security and the Beginings of the Cold War, 1945-1948," *American Historical Review* 89 (April 1984): 346-21.

۲۹- ارزیابی نظامی فوق از منابع متعددی اخذ شده است. برای نظر نرومن و گفتگوهای پنتاگون نک: FRUS, 1947 (Washington, 1971).5.

برای ارزیابی وزارت خارجه نک:

Jernegan memorandum, 11 October 1948, FRUS, 1949 6:1-6; Lovett to Ali Razmara (Chief of Staff), 16 November, 1948, RG 59, 891.00/11-1648; Memcon by Acheson, 4 April 1949, FRUS, 1949 6:50-54; Policy planning staff memorandum, 13 June 1949, *ibid.*, 31-45; and Report of the national security Council on the "position of the US with respect to Iran," NSC-54, 21 July 1949, *ibid.*, 545-51.

برای ارزیابی ارتش از قدرت نظامی ایران نک:

Colonel W.T. Sexton to Director of Intelligence, 20 January 1949, Records of the US Army plan and operations Division, RG 319, box 159. (TS), 091 India/ Indonesia to 091 Iran, file, "Pand O 091 Iran TS (section I-B) (case 6 only)," National Archives.

همچنین به گزارش گفتگو با ژنرال ورنون ایوانز نک:

CG (US Military mission with Iranian Armys) in Brigadier General T.S. Timberman, GSC (Chief, operations Group) to Major General Ray T. Maddocks (Director, plans and Operations Division), 30 March 1949, RG 319 box 159 (TS), 091 India / Indonesia to 091 Iran, file, "P&O 091 Iran TS (Section I) (Cases I-), Case 1/23."

مذاکر به ایوانز اطلاع داد که نامه‌اش دست به دست می‌گردد و در آراء ارتش و وزارت خارجه موثر بوده است و "بسیار مناسب" است. نک:

Maddocks to Evans, 1 May 1949, RG 319, box 159. (TS), 091 India/ Indonesia to 091 Iran, file, "pxo Iran TS (section I-A) (Case 50 only), Case 5/3," Evans to Maddocks, 30 March 1949, RG 319, box 159 (TS), 091 India / Indonesia to 091 Iran, file, P& O 091 Iran TS (section I-A) (Case 5 only), case 5/3," and Evans to Major General Charles L. Bolte (Director, P & O Division, General Staff), 3 June 1949, RG 319, box 159 (TS), 091 India / Indonesia to 091 Iran, file. "P & O 091 Iran Ts (section I-B) (Case 6 only), case 6/8."

۳۰- نک: خلاصه‌ای از ملاقاتهای روزانه با وزیر، ۱ مارس ۱۹۵۰.

FRUS, 1950. 5:482-83.

31- See Alvin J. Cottrell, "Iran's Armed forces under the Pahlavi Dynasty," in **Iran under the Pahlavis**, ed. George Lenezowski; (Stanford, 1978), 389-432.

کنترل می‌گوید که شاه برای اینکه ایران را به طور موثر تحت انقیاد خود درآورد ناگزیر بود که روحیه ارتش را که بعد از شکست در اشغال ایران در ۱۳۲۰ و بحران آذربایجان آسیب دیده بود، تقویت کند. گزارش سیا در ژوئن ۱۹۴۹ ارتش را موضوع نبرد قدرت در ایران می‌دانست. نک:

"The Current Situation in Iran." CIA ORE 65-49, 27 June 1949, RG319, box 653, 350.05-Case 61 to 157, September envelope.

32- "Acheson's Extemporaneous Remarks Concerning Point IV," Department of State Press Release No.58, FRUS, 1949 (Washington 1970, 1:758-59; Acheson to Harry S.Truman, 14 March 1949, *ibid.*, 774-83; minutes of meeting (No. 123) of National Advisory Foreign Policy, 1941-1973: Rouhallah Ramazani Iran's Foreign Policy, 1941-1973 A study of Foreign Policy in Modernizing Nations (Charlottesville, VA, 1975), 156-57.

روح‌الله رضائی طرح ترومن را نقطه عطفی در حضور امریکا در خاورمیانه می‌داند.

Ronald Ferrier, in **Twentieth Century Iran**, ed. Hossein Amir Sadeghi; (New York, 1977). 107.

رونالد فریر طرح ترومن را نشانه منافع استراتژیک تازه‌ای در ایران می‌داند. با این حال ارزیابی سیا از طرح ترومن خاطرنشان می‌سازد که این برنامه قرار بود سرمایه‌های خصوصی خارجی را جذب کند. "قضای مطلوب" برای این سرمایه‌ها ایجاد کند و به کشورهای عقب‌مانده کمکهای تکنیکی بکند. این گزارش همچنین می‌گوید که طرح ترومن با طرح مارشال نمی‌توانست رقابت کند چون سرمایه‌های خارجی مشکلاتی محلی در ارتباط با ناسیونالیست‌ها ایجاد می‌کردند.

CIA ORE 54-49, 13 June 1949, RG319, box 653, 350.05 case 61 to 157, Separate envelope.

33- Acheson to Wiley, 2 October 1949, FRUS, 1949 6:565-66; Raymond Hare (deputy assistant secretary of State for Near Eastern, South Asian, and African Affairs, NEA) memorandum to Dean Rusk (deputy undersecretary of state), 19 December 1949, *ibid.*, 606-9.

See also later remarks on the relationship of OCI an Point Four in Jernegan to Lieutenant General Raymond Wheeler (chief of engineering, U.S. Army), 24 February 1950, and Wheeler to Jernegen, 6 March 1950, RG 59, 888.00 TA/3-650; memcon between OCI, NEA, GTI," OCI Position in Iran, "3 November 1950, RG 59, 888.00Seven Year Plan/11-350; and Acheson of U.S. Embassy, Tehran, 8 November 1950, RG 59, 888.2553AIOC/10-3150.

۳۴- برای اطلاعات درباره ملاقات شاه نک به اسنادی در:

FRUS, 1949 6:509-93; end Summary of talks in Acheson to Wiley (Beirut), 20 November 1949, RG84, box 1 of 1, Tehran Embassy "Top Secret" File 1946-1949. File, "Top Secret Material Handed into Central Files upon Departure of Warren Silver, MDA adviser, 1949."

35- Joseph Wagner (Second Secretary, U.S. Embassy, Tehran), "Iran at the end of 1949, " in Wiley dispatch, 23 January 1950, RG 59, 788.00/1-2350 (emphasis added).

36- Wiley to Acheson, 6 September 1949, RG 59,891.50 Seven Year Plan/9-649.

37- See Wiley to Acheson, 16 March 1949, FRUS, 1949 6:492-94; Wiley to Acheson, 29 March 1949, *ibid.*, 496-97; Wiley to Acheson, 26 April 1949 *ibid.*, 510-12; Wiley to Acheson, 29 April 1949, *ibid.*, 514-16; Joseph C. Satterthwaite (director, office of Near Eastern & African Affairs) to Acheson , 3 May 1949, *ibid.*, 516; Acheson to Wiley, 16 May 1949, *ibid.*, 516-22; and Wiley to Jenegan, 5 May 1949, RG 84, box 1 of 1, Tehran Embassy "Top Secret" File 1946-1949, file, "Top Secret 1949."

38- See Walter S. Poole, **The History of the Joint Chief of Staff: The Joint Chiefs of Staff and National Policy**, Vol.4, 1950-52 (Washington, 1979), 377, 331, 354-58.

۳۹- جوزف واگنر شاید اولین کسی باشد که صریحا از احتمال دیکتاتوری سخنی به میان آورده است.

Wagner , "Iran at the End of 1949," in Wiley to Department of State, 23 February 1950, RG59, 788.00/1-2350. See also memcon between OCI and CTI, 10 April 1950 RG50, 888.00 Seven Year plan/4-1050; and paper prepared in the Department of State, "The persent Crisis in Iran," Um D-907, undated, Circulated between 19-25 April, FRUS, 1950 5,509-18; and memorandum for the file, prepared in the Department of State," undersecretary's Meeting 26 April 1950, "ibid, 510-21.

40- George C. Marshall (secretary of state) to U.S Embassy, Tehran, 8 January 1948, FRUS, 1948 (Washington, 1975), 5:92-93; Wiley to Jernegan, 9 June 1949, RG 59, 891.50/6-949; Wiley to Acheson, 11 July 1949, RG 59, 891.00/7-1149; Wagner, "Iran at the End of 1949," in Wiley to Department of State, 23 February 1950, RG 59, 788.00/1-2350; Dooher, "The Shah and His Advisers," in Wiley to Acheson, RG 84, box 22, Tehran Embassy Confidential File 1949, 350-370.1. File, "350 Iran; International Political Affairs 1949"; George McGhee (assistant secretary of state) to Wiley, 25 January 1950, RG 9, 788.00/1-1550; Wiley to Acheson, 30 January 1950, FRUS, 1950 5:459-64.

41- Memcon between Razmara and Colonel Frederik W. Drury (senior military Attache U.S. Embassy, Tehran), 16 January 1950 and Acheson's response in Acheson to Wiley, 17 January 1950, RG 84, box 28, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 320.1-350 Iran (1950), file, "350 Iran 1950."

۴۲- وایلی رزم آرا را "از نظر حرفه‌ای توانا" اما بی‌رحم و جاه طلب می‌دانست.

Wiley to Acheson, 11 July 1949, RG59, 891.00/7-1149.

دوهر او را "یک کارگزار ماهر". "بسیار باهوش. واقع بین. بی‌رحم. برانرژی و با قدرت بالای تصمیم‌گیری" می‌دانست.

Dooher, "The Shah and His Advisers," 15 July 1949, in Wiley to Acheson, 15 July 1949, RG84, box.22. Tehran Embassy Confidential File 1949 350-370.1; file, "350 Iran, international Political Affairs 1949."

بعدا وایلی او را "سن سیری" ایران خواند.

Wiley to Acheon, 30 January 1950, FRUS, 1950 5:459-64. See also Lytle, **Origins of Iranian-American Alliance**, 199; Richard Cottam, **Nationalism in Iran** (Pittsburg, 1964), 209-10, 268-69. Homa Katouzian, **The Political Economy of Modern Iran: Despotism And Pseudo-Modernism, 1926-1979**.

کاتوزیان رزم آرا مأمور "استبداد عملی ریشه‌داری می‌دانست که می‌خواست آن را به شکل دلخواهش بسازد."

۴۳- مصاحبه تلفنی نگارنده با آقای رضا رزم آرا، ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱.

44- Memcon between Razmara and Drury, 16 January 1950, RG 84, box 28, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 320.1-350 Iran (1950), file, "350 Iran 1950."

45- Wiley to Acheson, 14 February 1950, RG 59, 700.00/2-1450; Acheson to U.S. Embassy, Tehran, 16 February 1950, RG59, 700.00/2-450; Wiley to Acheson, 19 February 1950, RG 59, 788.00/2-1950; "Summary of Daily Meeting with Secretary," 1 March 1950, *ibid*, 482-83; "Department's policy of Economic Aid to Iran," in Wiley to Acheson, 6 March 1950, RG59, 888.00/3-650

درسند آخر، وایلی می‌گوید که امریکا به سمت حمایت از یک دیکتاتوری نظامی پیش می‌رفت که به نظرش سیاست مناسب نبود.

46- "Horsefeathers" comment in Wiley to Jernegan, 19 February 1950, RG 84, box 18, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 320.1-350 Iran (1950), file, "350 Iran 1950"; "down the drain" comment Wiley to Jernegan, 5 March 1950, RG 84, box 1of 1, Tehran Embassy Top Secret File 1946-49, file, "Tope secret 1949"; "not if but when" from Wiley to Acheson, 16 March 1949, FRUS, 1949 6:491-94.

47- William Rountree (Deputy Director, GTI) to Jernegan, 23 March 1950, FRUS, 1950 5:491-99.

48- Paper prepared in The Department of State, UM D-907, "The Present Crisis in Iran," circulated between 19-25 April 1950, FRUS, 1950 5:509-18; and McGhee to Phillip Jessup (Ambassador at large), 17 April 1950, RG59, 788.00/4-1750.

49- Omar Bradley (chairman, Joint Chiefs of Staff) to secretary of defence, 2 May 1950, Records of the Office of the Secretary of Defence, Record Group 330, box 55, office of the Administrative secretary, correspondence Control section, file, "numerical file September 1947-June 1950," national Archives. See also report prepared in the Department Areas, 11 May 1950, FRUS, 1950 5:152-58.

50- Lowell Thomas to Thornburg, 1 June 1950, and Thornburg to Thomas, 17 June 1950, Thomas papers.

گریدی رئیس مدرسه مهندسی دانشگاه کالیفرنیا بود که تورنبرگ برای گرفتن فوق‌لیسانس به آنجا آمد. تورنبرگ قبلا در استاندارد اوپل کالیفرنیا کار کرده بود. می‌خواست که تورنبرگ بعد از رفتن او به ریاست مدرسه انتخاب شود. آنها دوستی خود را تا مدتها حفظ کردند. این اطلاعات از نوشته‌های تورنبرگ به دست آمده است.

51- Memcon, Satus of Iranian Seven Year Plan, 16 February 1950, RG 59, 888.00 Seven Year Plan/2-1650.

52- "OCI General: Lecture Reporting on the First Year of the Seven Year Plan by Max Thornburg," 7 April 1950, RG84, box 131, Tehran Embassy General Records 1950-52, 370.1-500, file, "500 General."

این سخنرانی تورنبرگ بخشی از تلاش او از ۱۹۴۹ به بعد برای دوری از شرکت مشاوران ماوراء بحار بود. نک:

Wiley to Acheson, 15 May 1949, RG59, 891.50/5-3049; and Wiley to Acheson, 1 June 1942 RG59, 891.50/6-149.

کدی می‌نویسد که سازمان برنامه در این زمان به آخر خط رسیده بود. (Roots of Revolution) لازم است بگویم که بیشتر تحلیلهای کدی مبتنی بر گزارش ۱۹۴۹ شرکت مشاوران ماوراء بحار است.

53- Wiley to Acheson, 6 June 1950, RG 59, 788.090/6-650; Grady to Acheson, 3 July 1950, RG 59, 888.00 Seven Year Plan/7-350.

۵۴- برنامه اصلاحات تورنبرگ-رزم‌آرا شامل "تمرکززدایی" برنامه هفت‌ساله و سازمان برنامه. کابینه‌ای دست‌چین‌شده. جذب برنامه هفت‌ساله در ساختار رسمی دولت ایران. تجدید سازمان دولت ایران و پروژه‌های متعدد دیگری برای بهره‌برداری‌های سریع. تورنبرگ معتقد بود به محض اینکه رزم‌آرا کابینه خود را تشکیل دهد و از مجلس رأی اعتماد بگیرد این اصلاحات سازمان برنامه را راه خواهد انداخت. نک:

Barnes to Department of State; 10 April 1950, Transmitting memcon between Thornburg, Drory, Barnes, and Razmars, 25 March 1950, RG58, 888.00/4-1050; Wiley to Acheson, 18 May 1950, RG59, 700.00/5-1850; Richards to Acheson, 21 June 1950, FRUS, 1950 5:560-62; Richards to Acheson, 22 June 1950, RG59, 788.00/6-2250; and MacGhee memorandum to Acheson; "The Present Situation in Iran," 7 July 1950, FRUS, 1950 5:564-66.

که نشان می‌دهد چگونه از برنامه رزم‌آرا و تورنبرگ استقبال شده است.

۵۵- تنها بعد از اینکه رزم‌آرا نخست‌وزیر شد سفارت متوجه شد که تورنبرگ در پیشبرد کار رزم‌آرا جقدر نقش داشته است. نک:

Memcon between Razmara and Thornburg, 9 July 1950, and Thornburg, "Notes Concerning Early Steps to be Taken in Connection with the Razmara Reform Program," 11 July 1950, in Grady to Acheson, 25 July 1950, RG59, 882.00 Seven Year plan/7-2250.

یکی دیگر از نکاتی که سفارت را متعجب ساخت آن بود که تورنبرگ فرصت‌طلب، حتی با علی منصور نخست‌وزیر وقت که به فساد شهرت داشت نیز مراوداتی برقرار کرده بود.

Wiley to Jernegan, 23 March 1950, RG84, box 28, Tehran Embassy Confidential File. 1950-52, 320.1-30 Iran (1950), file, "350Iran 1950."

۵۶- مصاحبه تلفنی نگارنده با رضا رزم‌آرا، ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱.

۵۷- سخنرانی تورنبرگ، ۲۷ ژوئن ۱۹۵۲.

58- Thornburg to Thomas, 17 June 1950, Thomas papers.

رزم‌آرا همچنین نگران واکنش مطبوعات نسبت به انتصاب خود بود چون تورنبرگ گفته بود که مطبوعات ممکن است واکنش منفی نشان بدهند. نک:

Richards to Acheson, 19 June 1950, RG59, 788.00/6-1950.

۵۹- مصاحبه تلفنی نگارنده با رضا رزم‌آرا، ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱. لینل می‌نویسد شاه به درخواست امریکا برای انتصاب رزم‌آرا توجه کرد چون رزم‌آرا به حصول یک توافق با شرکت نفت ایران و انگلیس تمایل داشت. (Lytle, Origins)

60- Richard, "Potential Opposition to Razmara," 1 August, RG 84, box 28, 320,1-350 Iran (1950), file, "350 Iran 1950; and Wagner, "Iran at the End of Summer, 1950," in Richards to Departement of State, 25 September 1950, RG 59, 788.00/0-2550.

۶۱- کاتم می‌نویسد ارائه تصویری از رزم‌آرا به عنوان اصلاح‌طلبی پیشرو نادرست بود چون او برخی از مخالفان اصلاحات را وارد مجلس کرد.

Cottam, *Nationalism in Iran*, 209-10.

۶۲- آرتور ریچاردز در ۲۲ ژوئن ۱۹۵۹، خاطر نشان ساخت. (788:00-6-2250 RG59) که رزم آرا و گریدی همزمان با هم به صحنه آمده‌اند و ممکن است از نظر ایرانی‌ها به یکدیگر ارتباط داشته باشند. کانم بر نقش جرالد دوهر تأکید دارد. (Nationalism, pp.209-210) رویین یاور ندارد که رزم آرا به دلیل مداخله آمریکا به قدرت رسیده‌است. (Rubin, Paved, pp 44-48) رویین اساساً درست فکر می‌کند اما او میزان تلاش‌های رزم آرا را برای کسب چنین موقعیتی دست کم می‌گیرد. رویین همچنین می‌گوید ایرانی‌ها دیدند که رزم آرا با آرتور ریچاردز جای می‌خورد و همین را دلیل دخالت امریکایی‌ها در انتصاب او دانستند. (Rubin, Paved, pp 44-48) درست است که شاه تصمیم نهایی را برای انتصاب نخست‌وزیر می‌گرفت اما در عین حال آمریکا نیز (از طریق سفارت و توریسم) از دولت رزم آرا حمایت می‌کردند.

(Bill, the Eagle, pp.52-53)

۶۳- این پیشنهادات (که شامل پرداخت حق‌السهم انباشت شده، نرخ حق‌السهم جدید، نرخ پایین نفت برای مصرف داخلی و ورود ایرانی‌ها به مدیریت، حسابداری و صادرات بود) از حمایت وزارت خارجه آمریکا برخوردار بود و ماهیتی سیاسی داشتند و به تصویب مجلس یا بازنگری در کل فراداد الحاقی ۱۹۴۹ نیاز نداشتند. نک:

Grady to Acheson, 13 July 1950, FRUS, 1950 5:566-67; Acheson to U.S. Embassy, London, 14 July 1950, *ibid.*, 577-70; Grady to Acheson, 26 July 1950, RG59, 888.2553/7-2550; Grady to U.S. Embassy, London 15 August 1950, FRUS, 1950, 5:581-82; and Later, Grady to Acheson 9 October 1950, RG59, 888.2553 AIOC/10-950.

64- Grady to Acheson, 26 July 1950, RG59, 888.2553/7-2550; Thornburg Speech, 27 June 1951, Thomas papers.

رزم آرا به نظر برادرش هیچ وقت واقعا خواستار ملی شدن نفت نبود. مصاحبه تلفنی نگارنده با رضا رزم آرا، ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱. اما اسناد نشان می‌دهد که می‌خواسته است از آن استفاده کند.

65- Quate from Thornburg to Grady, 17 September 1950, RG84, box40, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 123.1 (1952)-523.1 A.I.O.C., file, "523 AIOC 1950 Secret." See also Thornburg Speech, 27 June 1951, Thomas papers; and interview between Ruth Sheldon Knowles and Thornburg in Knowles, "Background for Nationalization," **World petroleum**, no citation, Thornburg papers.

برای آگاهی از نحوه مخالفت بریتانیا با پیشنهاداتی که در طول تابستان تا پاییز مطرح شدند.

Douglas to Acheson, 18 October 1950, RG59, 888.2553 AIOC/10-1050; Richard Funkhouser (petroleum advisor) to McGhee, "Summery-September" Meeting with Oil officials," 18 September 1950, RG84, box40, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 523.1(1952)-523.1 A.I.O.C., file, "523.1 AIOC 1950 secret". And George Crews McGhee, **Envoy to the Middle World: Adventures in Dipomacy** (NewYork 1983, 321-24).

رمضانی، می‌نویسد که با توجه به آن که در آن زمان حسین مکی، یکی از بنیانگذاران جبهه ملی علناً از ملی شدن صنعت نفت صحبت کرده بود. دیگر در ماه اکتبر برای مذاکره در باب نفت دیر شده بود. (Ramazani, Iran's Foreign Policy, 190-92)

۶۶- برای ارزیابی یک بانکدار از نیاز بریتانیا به درآمد نفتی نک:

Edward A. Bayne, "Crisis of Confidence in Iran," **Foreign Affairs** 19 (July 1951): 178-90.

67- Grady to Acheson, 13 July 1950, FRUS, 1950 5:566-67; Grady to Acheson, 21 August 1950 RG 59, 888.2553AIOC/8-2150.

68- See Jessup to Acheson, 25 July 190, "OS-UK Military and Political talks on the Near East and South Asia," FRUS, 1950 5:/88-93; Memcon John Howard (regional planning

advise. Bureau of Near Eastern, South Asian, and African Affairs), 24 October 1950, *ibid.*, 230-33; minutes of US-UK political military conversations, 26 October 1950, *ibid.*, 233-30. See also Poole, **History of the Joint Chiefs of Staff**, 331,354-58, 377.

جورج مک گی در خط مقدم تلاش برای بالابردن برنامه‌های کمک آمریکا در جهان سوم و گسترش نقش نظامی آمریکا بود. او از اولین کسانی بود که به دولت ترومن برای احساس مسئولیت بیشتر نسبت به ایران فشار آوردند.

McGhee, **Envoy to the Middle World**, 22-23; and McGhee memorandum to Acheson, 17 December 1950, FRUS, 1951 (Washington, 1982), 5:4-14.

69- Acheson to U.S. Embassy, London, 14 July 1950, FRUS 1950.5:577-70; Acheson (McGhee) to U.S. Embassy, London, 7 August 1950, RG59 888.2553 AIOC /7-2450; Funkhouser to McGhee, "Summary-September 11 Meeting with Oil Officials," 18 September 1950, RG84, box 40, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 523.1(1952)-523./A.I.O.C., file, "523.1 AIOC 1950 Secret"; and Funkhouser to McGhee, 14 September 1950, FRUS, 1950 5:97-99.

آنها حتی با اینکه از اختلافات در دولت بریتانیا و شرکت نفت و اختلاف میان شرکت و دولت آگاه بودند چنين نگرشی داشتند. برای بهترین ارزیابی از سیاست خارجی انگلیس در طی این دوره، با وجود لحن توجیه‌گرانه آن. نک:

William Roger Louis, **The British Empire in the Middle East, 1945-1951: Arab Nationalism, the United States and Postwar Imperialism** (New York, 1984). See also Bill, Eagle and the Lion, 73-75.

70- Paper prepared in the department of state, "Middle East Oil," September 190, FRUS, 1950 5:76-96. See also memcons, Fred A. Awalt (Office of African and Near Eastern Affairs), 5 and 26 October 1950, *ibid.*, 100-103, 103-4; memcon by Funkhouser, 2 November 1950, *ibid.*, 104-6; memcon, by Earle Russell (Office of African and Near Eastern Affairs), 6 November 1950, *ibid.*, 110-11; and Secretary of state to U.S. Embassy, Riyadh, 7 November 1950, *ibid.*, 111-12.

71- See Douglas (London) to Acheson, 10 August 1950, FRUS, 1950 5:578-80; Douglas to Acheson, 12 August 1950, *ibid.*, Douglas to Grady, 18 August 1950, *ibid.*, 583-85; Grady to Acheson, 21 August 1950, RG 59, 888. 2553AIOC/8-2150; Acheson (McGhee) to U.S. Embassy, London, 22 August 1950, RG, 888.2553AIOC/8-1250; Douglas to Acheson, 24 August 1950, RG 59, 888. 2553AIOC/8-2450; and records of informal US-UK discussions, 21 and 22 September 1950, FRUS, 1950 5:593-602.

در مورد مبحث کمک در برابر توافق حق‌السهم نک.

Kirk (U.S. ambassador, Moscow) to Department of State, 14 September 1950, FRUS, 1950 5:588-89; Grady to acting secretary of state, 18 September 1950, *ibid.*, 589-91; and Grady to Acheson 3 January 1951, RG 59, 888.2553/1-351. See also Wagner report in Richards to Department of State, 12 January 1951, RG 59, , 788.00/1-1251.

72- Wagner's Comments in Wagner to Department of State, "Foreign Policy in Iran," 20 December 1950, RG 84 box 27, Tehran Embassy Confidential file 1950-52, 320, file, "320 Iran/ other Countries 1950." ; Wagner memorandum in Richards to Department of State, 4 December. 1950, RG59, 788.00/12-450. See also Dean Acheson, **Present at the Creation: my Years in the State Department**, (New York 1970), 640-49; Ramazani, Iran's Foreign Policy, 156-57; Amirsadeghi, *The Political Economy of Iran* 107;

کاتم معتقد است که رزم‌آرا همچنین در آن زمان تلاش می‌کرد نظر موافق بریتانیا را جلب کند. همچنین نک:

Richards to Acheson, for Grady and GTI, 14 December 1950, FRUS, 1950 5: 630-32.

73- See Richards (now charge) to Department of State, 22 December, 1950, RG59, 788/12-2250.

رضا رزم آرا در اشاره به فرار توده‌های‌ها گفت: "وضع آن ۵۳ نفر [۶] در مقابل وضعیت یک ملت چه اهمیتی داشت." با این حرف، رضا رزم آرا به طور تلویحی می‌پذیرد که رزم آرا اجازه داده است زندانی‌ها فرار کنند. فرار آنها رابطه با روسیه شوروی را که مرزهای طولی با ایران داشت بهتر می‌کرد. مصاحبه تلفنی نگارنده با رضا رزم آرا، ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱. آجیسون نگران بود که سیاست خارجی رزم آرا گرایش‌های موجود در کنگره آمریکا را نسبت به ایران تغییر بدهد. نک:

Paper prepared in the Office of GTI, 28 December 1950, FRUS, 1950 5:252-70; and Acheson to U.S. Embassy, Tehran, for Grady and McGhee, 22 January 1951, FRUS, 1952-54 (Washington, 1989), 10:1-3.

74- Rubin, **Paved With Good Intentions**, 384n31; Grady to Department of State, 23 January 1951, FRUS, 1952-1954 10: 4-6.

75- CIA, National Intelligence Estimate, NIE-14, "The Importance of Iranian and Middle East Oil to Western Europe Under Peacetime Conditions", 8 January 1951, FRUS, 1951 5:268-76.

76- Richards to Acheson, for Grady, 4 December 1950, RG 59, 888.00/12-450; Acheson (McGhee) to U.S. Embassy, London, 8 December 1950, RG 59, 888.00/12-450.

77- Thornburg speech, 27 June 1951, Thomas Papers; Richards to Acheson, 13 December 1950, RG 59, 888.00/12-1350, Grady to Acheson, 3 January 1951, RG59, 888.2553/1-351; for the "I will do talking" quote.

78- See Gifford (London) to Acheson, 5 January 1951, RG59, 888.255/1-551; Grady to Acheson, 3 January 1951, RG59, 888.2553/1-351;

برای نگرش وزارت خارجه بریتانیا به برنامه‌های توسعه اقتصادی نک:

Louis, *The British Empire in the Middle East*.

79- Rubin, *Paved With Good Intentions*, 42-44.

مطالب مربوط به کیتینگ به نقل از

Wagner memorandum, 21 September 1950, Rg 84, box 40, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 523.1 (1952)-523.1 A.I.O.C 1950 Secret; and from Richards to Department of State, 4 December 1950, RG 59, 888.2553/12-450, see also Richards to Department of State, 4 December 1950, RG 59, 788.00/12-450 and Louis, *British Empire in the Middle East*, 640-41.

80- See Funkhouser to McGhee, 14 September 1950, FRUS, 1950 5:97-99; Irvine Anderson, "The American Oil Industry and the Fifty-Fifty Agreement of 1950", in Mussadiq, *Iranian Nationalism, and Oil*, ed. James Bill and Wm. Roger Louis (Austin, 1988), 143-64; Painter, *Oil and the American Century*; record of informal US-UK discussions, London, 21 September 1950, FRUS 1950 5:593-602. McGhee, Envoy to the Middle World, 320-21, 324-25; Acheson to certain diplomatic and consular offices, 25 January 1951, FRUS, 1951 5:282-83; and Webb to U.S. Embassy, Tehran, 22 December 1950, and Richards to Acheson, 23 December 1950, both in RG84, box 38, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 522.2-523.1 (May 1951), file, "523.1 1950 Secret".

81- Grady to Acheson, 9 January 1951, RG59, 888.00/1-951.

82- Quotes from Grady to Acheson, 12 October 1950, RG59, 888.00 Seven Year Plan/10-1250.

تورنبرگ از رئیس برنامه نک:

"Transmission of Summary of Press Conference given by Mr. Thornburg," in Richard Carr (Counselor for economic affairs) to department of State, 10 October 1950, RG59, 888.00/10-1050.

برای مکاتبات دیگر درباره علل ناکامی فعالیت‌های شرکت مشاوران ماوراء بحار نک:

Grady to Acheson, 31 October 1950, RG59, 888.2553 AIOC/10-3150; and Acheson to U.S.Embassy, Tehran, 15 December 1950, RG59, 888.0012-1550.

آجیسون در ابتدا مردد بود که از ایده مشاوران ماوراء بحار دست بکشد.

See Acheson (McGhee) to U.S.Embassy, Tehran, 19 October 1950, RG59, 888.00 Seven Year plan/10-1250.

رزم‌آرا در ژانویه ۱۹۵۱، تصمیم گرفت که تورنبرگ را به مدت دو ماه به عنوان طرف مذاکره‌کننده در امور نفتی نگهدارد.

Grady to Acheson, 26 January 1951, RG59, 888.00/1-2651.

83- Wagner, "Iran at the End of Summer, 1950," in Richards (counselor of Embassy) to Department of State, 25 September 1950, RG 59, 788.00/9-2550.

84- Barnes, "Activities of Overseas Consultants, Inc. in Iran," in Carr to Department of State, 16 August 1951, RG 59, 888.00 Seven Year Plan/8-1651.

85- Memcon between Razmara and Richards, 11 January 1951, in Richards to department of State, 12 January 1951, RG 59, 788.00/1-1251.

86- Memcon, "OCI Position in Iran," 3 November 1950, RG 59, 888.00 Seven year Plan/11-350; Acheson to U.S. Embassy, Tehran, 8 November 1950, RG 59, 888.2553 AIOC/10-3150.

87- Richards to Acheson (for Grady, GTI), 14 December 1950, FRUS, 1950 5:630-32; and Acheson to U.S. embassy, Tehran, 22 July 1950, RG 59, 788.00/7-2050.

88- Wagner, "Iran at the End of Summer 1950," in Richards to department of State 25 September 1950, RG59, 788.00/9-2550.

در این گزارش واکنر خاطرنشان ساخت که "رزم‌آرا بیش از آن که به صورت شیری که تصور می‌شد، وارد صحنه شود بیشتر مانند یک بره وارد صحنه گردید و تاکنون تمام شواهد موجود از آن حکایت دارند که دولت او به تمام اصول و قواعد نظام پارلمانی و مشروطیت وفادار خواهد ماند." برای شایعه کودتا نک:

Rubin, Paved with Good Intentions, 48-50.

89- Gifford (London) to Acheson, 15 January 1951, RG 59, 888.2553/1-551.

90- Grady to Acheson, 15 January 1951, RG 59, 888.00/1-1551.

91- On Luce See Acheson (McGhee) to U.S. Embassy, Tehran, 4 January 1951, RG59, 888.2553 AIOC/1-451. See also Gifford (London) to ambassador, 28 December 1950, RG84, box 30, Tehran Embassy Confidential File 1950-52, 522.2-23.1 (May 1951), file, "523.1 1950:Secret."

که در آن گیفورد از آن نگران است که لوس در دام رقابت آمریکا و انگلیس بیفتد.

92- L.P.ElWell-Sutton, *Persian Oil: A Study in Power Politics* (London, 1955), 271;

برای آگاهی از بیانیه مطبوعاتی تورنبرگ نک:

Grady to Acheson, 10 January 1951, RG59, 888.00/1-1051. See also Richards to Department of State, 12 January 1951, Transmitting memcon between Razmara and Richards, 11 January 1951, RG59, 700.00/1-1251.

۹۳- تورنبرگ همیشه سعی داشت که طرف ذی‌نفع ایرانی را متقاعد سازد که نمی‌توانند به نحوی کارا و مؤثر یک صنعت ملی شده نفت را اداره کنند. وی در این زمینه به ناتوانی آن‌ها در اداره پاره‌ای از کارخانه‌ها در این دوره توسعه اقتصادی اشاره داشت.

Knowles, "Background for Nationalization," Bayne, *Persian Kingship in Transition*, 154-56
رضا رزم‌آرا، در مصاحبه تلفنی با نگارنده، در (۱۱ ژوئن ۱۹۹۱) خاطر نشان ساخت که سرلشکر رزم‌آرا چند بار تهدید شده بود اما به آن اهمیتی نداده بود. برای مذاکرات نک.

Richards to Acheson (for transmission to Istanbul for Grady and Cairo for Lager), 16 February 1951, Rg59, 88.2553 AIOC/2-1651; and Gray to Acheson, 28 February 1951, 888.2553 AIOC/2-2851. Elwell-Sutton, *Persian Oil*, 205-6; Gifford (London) to Acheson, 3 March 1951, RG59, 888.2553/3-351; Acheson (Webb) to U.S. Embassy, Tehran, 5 March 1951, RG59, 888.2553AIOC/3-551; and Elm, *Oil power and principle*, 75.

۹۴- رضا رزم‌آرا، مصاحبه تلفنی با نگارنده، ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱. برای آراء مربوط به فدائیان نک:

Cottam, *Nationalism in Iran*, 151-52, 218, 267.

این که چه کسی پشت ترور رزم‌آرا بوده است، معلوم نشده است. پروود امریکا را مسئول آن می‌داند. نک.

McGhee, *Envoy to the Middle World*, 319.

کاتوزیان معتقد است تقریباً همه می‌توانستند بخواهند که رزم‌آرا کشته شود. اما می‌گویند کالبدشکافی نشان داد که فتنه‌گهائی با کالیبرهای متفاوت و از جهات مختلف به او شلیک شده است و او نتیجه می‌گیرد که ممکن است ارتش در ترور رزم‌آرا دخیل بوده باشد؛ (Political Economy p160) علم، می‌گویند شایعه‌هایی بود که "شلیک طهماسبی در کار نبوده است" و در واقع افسری ارتشی که تحت فرمان شاه عمل می‌کرده است به رزم‌آرا در مسجد شلیک کرده است و او را کشته است. (Oil, Power, p.80) (Oil, Power, p.80) الویل ساتون ترور را در بستری ضد غربی قرار می‌دهد. فکر می‌کند دانستن این که چه کسی او را کشته است، چیزی را تغییر نمی‌دهد. (Persian Kingship, 154-56) گود احتمال مداخله امریکا را مطرح می‌کند. (the United States, 138) همچنین نک:

Gilmore (first Secretary to Grady, 9 March, RG 84, box 130, Tehran Embassy General Recrds 1950, 320.2-370, file, "361.2 (A;pha and General)" Grady to Acheson, 9 March 1951, RG59, 788.00/3-951.

گریدی می‌نویسد که این آخرین تلاش برای ملی شدن بود که به ترور منتهی شد. تورنبرگ معتقد است که شاه "زندگی

نخست‌وزیرش را در تلاشی بی‌حاصل برای انجام اصلاحات در ایران قربانی کرد."

"Thornburg talk at the Bohemian Grove on the Middle east." 31 July 1952, Thomas papers.

براساس یکی از ارزیابی‌های سیا جبهه ملی با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شده و پیشنهاد کرده بود که در صورت کمسک آن‌ها در از سر راه برداشتن رزم‌آرا، از خواست ملی شدن دست بردارند. نک:

CIA, Office of National Estimates, "The Current Crisis in Iran," 15 March 1951, "Background Documents on NSC 107," SP-NSC Files, lot 62 Dr, NC 107 Series, National Archives.

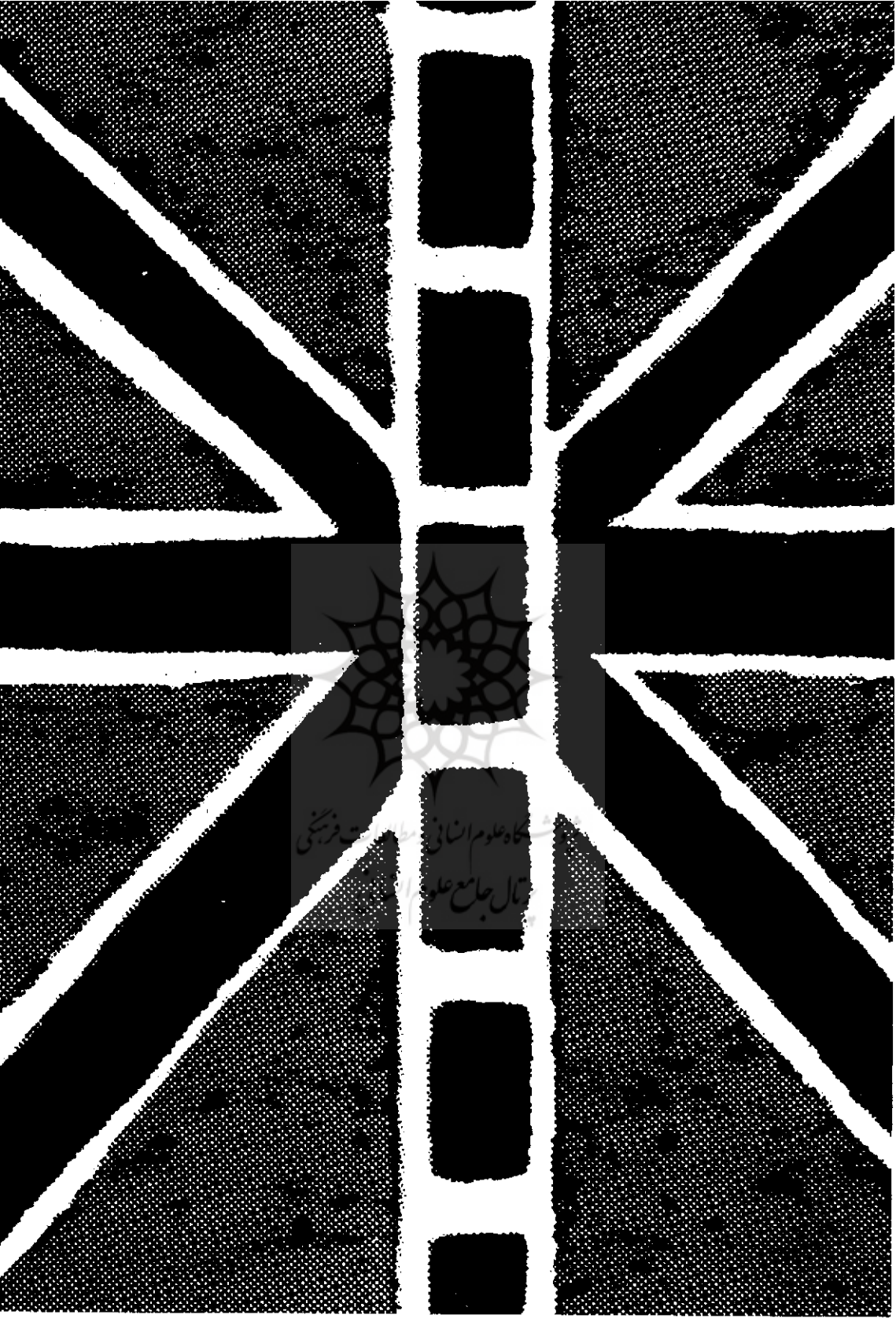
95- See Knowles, "Background for nationalization." Thornburg Papers; and Thornburg speech, 27 June 1951, Thomas Papers.

- 96- Thornburg to Stuart Russel, 24 April 1951, Thornburg Papers; Thornburg speech before the Bohemian Grove, 31 July 1952, Thomas Papers.
- 97- Parlimentary Debates (Commons), 5th ser., vol. 489(1951), cols. 800-803. See Grady to Acheson, 18 March 1951, RG 59, 888.2553/3-1851; Acheson (Ferguson), 23 March 1951, RG 59, 888.2553/3-2351; Grady to Acheson, 27 march 1951, RG 59, 888.2553/3-271; and Grady to Acheson, 12 April 1951, RG 59, 888.00/4-1251.
- 98- Grady to Acheson, 17 April 1951, RG 59, 888.00/4-1751.
- 99- See Thornburg to Stuart Russell, 24 April 1951, Thornburg Papers.
- 100- "US Policy Toward Iran," Joint Chiefs of Staff, and "Report by Joint Strategic Survey Committee to JCS on Anglo-Iranian," 9 October 1951, Ref JCS 1714/28, Records o the Joint Cheifs of Staff, record Group 218, box 21, Geographic File 1951-53, file, "Section 4, 092 Iran (4-23-48)," National Archives.

کتابخانه
VI



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شکوه علوم انسانی
فصلنامه علمی
پژوهشی
تالیات
مجموعه علمی